

جامعه‌شناسی تاریخی

جزوة (١)

مجید کافی

مقدمه

بدون شناخت گذشته و تجزیه و تحلیل و صورت‌بندی آن از منظر امروز، نه می‌توان موفقیت و کامیابی طرح‌های عظیم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را ارزیابی کرد و نه می‌توان از آنها به عنوان منبع و چراغ راهی برای آینده استفاده نمود. جامعه‌شناسی تاریخی شاهره‌ای است، برای کشف قانونمندی‌های اجتماعی، آزمایشگاه و بستری برای آزمون فرضیات مطروحه و ماده خام و مطالعات اکتشافی اولیه‌ای برای تدوین فرضیات نوین؛ این رشته این جنبه‌ها و خدمات کاربردی مهم را در اختیار جامعه قرار می‌دهد.

آنگاه که محقق تاریخ از منحصر کردن توجه خود به تحولات و امور شخصی اجتناب می‌کند، «همگرایی تاریخ و نظریه اجتماعی» و زمانی که جامعه‌شناس از تمرکز محض بر ساختارها اجتناب می‌ورزد، «جامعه‌شناسی تاریخی» شکل می‌گیرد.

مراد از اصطلاح «تاریخی» در جامعه‌شناسی تاریخی، فراتر از صرف وقایع و حوادث رخ داده در گذشته است؛ مراد چیزی است غیر از سنگینی کسل‌کننده و بی‌روح و مرده گذشته نظیر یادمان‌ها و ایام تاریخی، سلسله‌های حاکم، جنگ‌ها، پیمان‌ها و دیگر رویدادها. مفهوم تاریخی در جامعه‌شناسی تاریخی بیان‌کننده بستر زمانی و مکانی‌ای است که وقایع، رخدادها و پدیده‌های تاریخی در آن شکل می‌گیرند، معنا و مفهوم می‌یابند و در آن به وقوع می‌پیوندند. مفهوم تاریخی برای انسان، از سویی نوعی تاریخمندی یا ذاتیت تاریخی که درجه تازه‌ای از فهم و درک وقایع و پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی را فراهم می‌سازد و از سویی دیگر نوعی درک و فهم تاریخی که افراد را قادر می‌سازد، تا در خصوص تاریخمندی یا ذات تاریخی وقایع، پدیده‌ها، کاربست‌ها و نهادهای عینی به تفکر و تأمل پرداخته و به تحلیل و تبیین آنها بنشینند.^۱

از آنجا که واژه تاریخ به دو معنای «پدیده‌های گذشته» و «شناخت و آگاهی به آن پدیده‌ها» به کار رفته است، و به همین دلیل فلسفه تاریخ دارای دو اصطلاح «فلسفه نقدی تاریخ» و «فلسفه نظری تاریخ» است؛ تاریخ در «جامعه‌شناسی تاریخی» نیز در همین دو معنا به کار می‌رود.

شایان ذکر است که اصطلاح جامعه‌شناسی تاریخی را نباید با اصطلاح جامعه‌شناسی تاریخ اشتباه کرد. اصطلاح اول معرفتی درجه اول و از گرایش‌های رشته علمی جامعه‌شناسی است، در صورتی که اصطلاح دوم معرفتی درجه دوم و مربوط به فلسفه علم. آنچه در این جستار مورد توجه است، اصطلاح اول، یعنی جامعه‌شناسی تاریخی می‌باشد.

۱. تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۰، تابستان ۱۳۸۳؛ ص. ۱۹۲.

ارتباط جامعه و تاریخ

تاریخ، جامعه دیروز است و جامعه، تاریخ فردا. تاریخ همان جامعه است که زمان بر آن سپری شده است. بنابراین این نتیجه جمع جبری جامعه و زمان تاریخ است و تاریخ منهای زمان همان جامعه است. لذا می‌توان گفت که جامعه و تاریخ دو روی يك سکه‌اند.

پیشینه جامعه‌شناسی تاریخی

برای پدید آوردن جامعه‌شناسی صحیح باید از اطلاعات تاریخی بهره‌ور شد. با وجود این جامعه‌شناسی تاریخی در سده نوزدهم بخش بزرگی از اطلاعات خود را از مطالعه جامعه‌های ابتدایی به دست آورد و به تاریخ اقوام کمتر توجه کرد.

جامعه‌شناسی تاریخی در جوامع غربی تاکنون سه مرحله تاریخی را پشت‌سر گذاشته است. مرحله اول آن تا قبل از دهه شصت در چالش با توتالیتریزم و با تأکید بر دمکراسی و لیبرالیسم راست‌گیشانه، و برای حل مشکلات جامعه به وجود آمد. جامعه‌شناسی تاریخی در این مرحله بدون نیاز به تغییرات بنیادی در جامعه با تأثیر از پارسنز، و توسط مارشال^۱، اسملسر^۲، آیزنشتات^۳، مارتین لیپست^۴، و بندیکس دنیال شد.

مرحله دوم از ابتدای دهه شصت و با کشف نابرابری‌ها و جنبش‌های مقاومت اجتماعی به وجود آمد. این مرحله با آثار مارک بلوخ^۵ و نورت الیاس^۱ آغاز و توسط برینگتون مور^۲ و تامسون و در دهه هفتاد توسط چارلز تیلی^۳ و تدا اسکاچپول^۴ پی‌گیری شد.

۱. مارشال ضمن مورد مطالعه قرار دادن «ایدئولوژی و کشمکش اجتماعی»، در شهروندی و طبقه اجتماعی به چگونگی پیدایش حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی از قرون وسطی به بعد می‌پردازد. عصری که این حقوق در آن تنها به نوع پایگاه، طبقه و ثروت فرد وابسته بود و با از هم پاشیدن این جوامع، تمایزات مذکور در حقوق شهروندی به وجود آمد و با خود تضادهایی در سطح ساختاری همچون عدالت توافق، رقابت، و ... پدید آورد.

۲. جامعه‌شناسی تاریخی در فضایی ساختی - کارکردی و لیبرال - دموکراسی آمریکایی توسط اسملسر (شاگرد پارسنز) آغاز شد. وی در تغییر اجتماعی و انقلاب صنعتی به تبعات ناشی از تفکیک ساختاری و افزایش خرده نظام‌ها و پیچیدگی آنها در طی مراحل مختلف که با انقلاب صنعتی پدید آمده بود، پرداخت.

۳. آیزنشتات در این مرحله، نظام‌های سیاسی امپراطوری و تغییر در دیوانسالاری آنها و نهادینه شدن نظام‌های سیاسی در این نوع دیوانسالاری‌ها را بررسی می‌کند.

۴. لیپست در دو کتاب *انسان سیاسی و نخستین ملت* جدید با تأسی از الگوی آمریکایی به شرایط نظم دموکراتیک و زمینه‌های مؤثر در موکراسی‌های پایدار و چگونگی تبدیل انقلاب‌های پوپولیستی به رژیم‌های غیراقتدارگرای پایدار و تولد ملتی جدید را با مطالعه تطبیقی و تجربی (با نمره‌دهی به شاخص‌های مورد نظر برای هر کشور مورد مقایسه) فرانسه، آمریکا، آلمان و سوئد دنبال می‌کند.

۵. بلوخ در اثر دو جلدی *جامعه فنودالی*، منتشر شده در ۱۹۶۱، اثر رشد تحولات پیوند میان رهبران نظامی و حامیان آنها را در قرن نهم میلادی و همچنین طبقات اجتماعی و سازمان‌های سیاسی فنودالیسم قرن یازدهم به بعد در

سرانجام جامعه‌شناسی تاریخی در مرحله سوم همزمان با اضمحلال جهان دو قطبی و جنگ سرد و عقب‌نشینی شوروی از افغانستان به اوج خود رسید. این مرحله با آثار مارکسیستی پری آندرسون و والراشتاین، فرناند برودل، مایکل مان، اسکاچپول، کالینز و گیدنز به اوج خود رسید.

تعریف جامعه‌شناسی تاریخی

بررسی و مطالعه جامعه‌شناختی وقایع و حوادث گذشته برای فهم پدیده‌های هر زمانی، از زمان یونان باستان تا زمان شکل‌گیری «جامعه‌شناسی تاریخی» به طور جسته و گریخته در لابلای آثار اندیشمندان جامعه‌شناس یافت می‌شود؛ چرا که تغییر و پویایی همیشه همراه جوامع و پدیده‌های اجتماعی بوده است. لذا شناخت آنها منحصر به بررسی آنها در زمان حال نمی‌شده است، بلکه برای درک و تبیین کامل وقایع اجتماعی، دانشمندان به گذشته دور یا

جامعه فئودالی را بررسی می‌کند.

۱. الیاس در فرآیند متمدن شدن به جای کنش، فرد را در مرکز توجه قرار می‌دهد تا جنبه‌های روانشناختی و اجتماعی زندگی بشر را که به هم وابسته‌اند، در صور اجتماعی مرتبط با انسان‌ها نشان دهد. از این رو سیر تمدن از *Courtoisie* به *Civilite* و سرانجام *Civilisation* را به ترتیب در جوامع قرون وسطی، استبدادی و بورژوا همراه با تشکیل دولت پی می‌گیرد.

۲. مور دغدغه‌های ارزشی و معناداری را وارد جامعه‌شناسی تاریخی کرد. وی علی‌رغم علقه‌گرویی انتقادی به ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی (۱۹۶۹) در جوامع دهقانی و کشاورزی بازسازی شده، به بررسی طبقه زمیندار و طبقه بازسازی‌کننده، نوع ائتلاف آنها و نیز نوع خشونت یا دگرگونی‌هایی که برای این بازسازی به کار رفته را - که می‌تواند به پیدایش نظام اجتماعی جدید به انجامد- می‌پردازد.

۳. تیلی که کارکردگرایی را نقد می‌کند به تضاد، کنش جمعی و دو فرآیند کلان گسترش سرمایه‌داری و رشد دولت ملی پرداخته و در قرن شورشی (۱۹۷۵) سه کنش جمعی رقابتی، واکنشی و حمایتی را در اروپای پیشاصنعتی و در قرن ۱۹ و ۲۰ بررسی می‌کند.

۴. وی در روش و بینش در جامعه‌شناسی تاریخی (۱۹۸۴) به منطق تحلیل تطبیقی پرداخت. وی همچنین در دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی شرایط انقلاب را ظهور‌کننده و نه ساخته شده و حاصل بی‌قصد و غرض تضادهای چندگانه گروه‌های موجود، تحت شرایط اجتماعی، اقتصادی، بین‌المللی می‌داند.

۵. مایکل مان در دو جلد منابع قدرت (۱۹۸۶) {جلد اول قدرت از ابتدا تا ۱۷۶۰ و جلد دوم قدرت در جوامع صنعتی} با تقسیم قدرت به چهار منبع اقتصادی، ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی که غلبه هر کدام با توجه به بستر تاریخی جهانی در حال تغییر بوده است، جهش قدرت و سیر توسعه جوامع انسانی تا پیدایش تمدن غربی را از بین‌النهرین تا سرمایه‌داری بین‌المللی پیگیری می‌کند. وی قدرت را در محورهای توزیعی، اشتراکی و اجماعی و نیز سطحی و عمقی، اقتداری یا انتشاری، در دولت شهرهای یونان، روم و اروپای مسیحی تا عصر مدرن، همراه با شکل نظام سیاسی و راهبردهای طبقات حاکمه مدرن متصدی نوسازی در اروپا با توجه به ساختار آنها (مشروطه، ائتلافی، رقابتی یا استبدادی) برای نوسازی و سرانجام این طبقات در تبدیل به فاشیسم، سوسیالیسم اقتدارگرا یا لیبرال - رفورمیست با توجه به راهبردهای اتخاذی (لیبرال، اصلاح‌طلبانه یا اقتدارگر- سنتی) مورد بررسی قرار داده است.

نزدیک پدیده‌ها نیز توجه می‌کرده‌اند. این تلقی از جامعه‌شناسی و به قول کنت جامعه‌شناسی پویا، نیازمند شناخت تاریخی است؛ چرا که پدیده‌های اجتماعی اغلب ریش‌های کهن دارند و علل آنها را باید در زمان‌های دور جستجو کرد.

بنابر این برای فهم مسائل اجتماعی يك جامعه توسعه یافته معاصر، مطالعه سیر اجتماعی آن جامعه از مطالعه جوامع ابتدایی مؤثرتر است. اگر از اطلاعات تاریخی جامعه مورد مطالعه صرف‌نظر شود و مطالعه اجتماعات ابتدایی را به اندازه مطالعه يك اجتماع متمدن معاصر مهم بشماریم، باز هم بدون اطلاعات تاریخی درجه اول قادر به تعمیم و نتیجه‌گیری کافی نخواهیم بود.^۱

نکته قابل ذکر در باب مطالعه جامعه‌شناختی اندیشمندان گذشته این که، تحلیل کسانی همچون افلاطون، ارسطو، ابوریحان، و ابن‌خلدون در رابطه با سیر تاریخی و قانونمندی‌های حاکم بر تاریخ، قبل از این که نتیجه فلسفه آنان باشد، محصول مطالعات تاریخی آنان است. تحلیل آنان در باب حکومت، تقسیم کار اجتماعی، طبقات، علل ظهور و سقوط تمدن‌ها و ... از مطالعه دقیق آنان در حوادث و وقایع تاریخی حاصل شده است.^۲

بنابر این «جامعه‌شناسی تاریخی» گرایشی در جامعه‌شناسی است که در صدد بررسی فرآیندها و مکانیسم‌های تغییرات در جوامع است، تغییرات اجتماعی که سیمای جوامع را دگرگون یا بازتولید می‌کند. مطالعه گذشته جوامع، برای کشف این که آنها چگونه عمل می‌کنند، چگونه تغییر می‌کنند و سرانجام جستجوی «تغییر متقابل گذشته و حال، رویدادها و فرآیندها، صورت گرفتن کنش‌ها و ساختاربندي شدن آنها و در نهایت تلاش برای پیوند زدن، تنویر و ایضاح مفهومی، تعمیم تطبیقی و کشف تجربی با یکدیگر»^۳ در این نوع مطالعه، بر اساس داده‌ها، اطلاعات، تحلیل‌ها و مطالعات تاریخی به مطالعه و بررسی پدیده‌های اجتماعی موجود پرداخته می‌شود.

دروکیم در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی خود توصیه می‌کند که جامعه‌شناسان باید تجربیات خود را با اطلاعات تاریخی تأیید کنند.^۴

موضوع جامعه‌شناسی تاریخی

بیشتر جامعه‌شناسان تاریخی در مطالعات خود چهار سؤال را بررسی کرده‌اند. موضوع جامعه‌شناسی تاریخی توجه به همین سوالات چهارگانه زیر است.

۱. وضع ابتدایی انسان چه بود و چگونه تغییر کرد؟ ۲. جامعه انسانی در چه مسیری سیر کرده است؟ ۳. اقوام گوناگون انسانی با طی چه مراحل به وضع اجتماعی کنونی خود رسیده‌اند؟ ۴. آیا امور اجتماعی مسیری دوری دارد و به اصطلاح تاریخ تکرار می‌شود؟

در باب سؤال سوم، چهار دسته پاسخ به آن داده شده است. هر يك از این چهار پاسخ در تاریخ اندیشه اجتماعی ریشه‌ای مستقل دارد و می‌تواند در جامعه‌شناسی علمی، نقش خاصی ایفا کند.

۱. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۴۸۷.

۲. تاریخ در ترازو؛ فصل سوم.

۳. کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۵۶، ص ۲۶.

۴. قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علیمحمد کاردان، ص ۱۶۲.

پاسخ اول از آن تکامل‌گرایان است که کاملاً از اعتبار افتاده است؛ چرا که تکامل‌گرایی کلی يك خطی با واقعیات وفق ندارد.

طبق پاسخ دوم سیر زندگی اجتماعی انسان، کلی است مشتمل بر مراحل چند. نظریه کنت و دورکیم در این دسته قرار دارد. از نظر دورکیم تکامل اجتماعی، یعنی گذار از يك نظام مکانیکی پر انسجام به نظام اجتماعی دیگری که مبتنی بر تقسیم کار اجتماعی است. در عین حال از پیچیدگی فراوان برخوردار است. هابهاوس مراحل تکامل اجتماعی را شامل پیدایش خویشاوندی و ظهور حاکمیت و سازمان اجتماعی و انسانی می‌داند.

این گونه نظریه‌ها در باب مراحل تاریخی از تکامل‌گرایی اجتماعی بی‌بهره نیستند، اما احتمالاً به آن فلسفه‌های تاریخی که مورد قبول جامعه‌شناسی نیستند، بستگی بیشتری دارند. افزون بر این، این نظریه‌ها متضمن وجوهی هستند که آنها را به فلسفه‌های تاریخ مورد قبول، یعنی نظریه‌هایی که کلی و لاهوتی و یا نسبی افراطی نیستند، نزدیک می‌کنند. این نظریه‌ها با خوشبینی ناروایی به سیر تاریخ می‌نگرند و نیز به اتکاء نمونه‌های معدود به نتیجه گیری می‌پردازند.^۱ افزون بر این، این نظریه، سیر کلی حوادث اجتماعی که بر اساس نمونه‌های معدودی به دست آمده است، درخور اعتماد نیستند.

سومین پاسخی که به این پرسش داده شده است، پاسخ کسانی است که با استفاده از روش مطالعه منفرد فرهنگها تغییرات يك یا چند بخش از کل جامعه را مورد تنظیم قرار می‌دهند. در چنین نظریه‌های اساساً سیر يك مورد فرهنگی مطمح نظر قرار می‌گیرد. ولی در عین حال امکان یافتن موارد قابل قیاس دیگر کنار گذاشته نمی‌شود. این نظریه نیز به تعمیم‌هایی که برای تاریخ‌گرایی افراطی لازم است، میانجامد.

نظریه‌های سه گانه‌ای که مطرح شد، تلویحاً یا تصریحاً از استمرار و همبستگی مراحل تاریخی سخن می‌رانند. امام چهارمین نظریه برخلاف سه نظریه قبل برای پرهیز از زیاده‌رویهای ناشی از تکامل‌گرایی از استمرار و همبستگی مراحل سخن نمی‌گوید. از این دیدگاه مراحلی که نام برده می‌شوند، الزاماً مراحل واقعی حوادث نیستند، بلکه تئیهایی ایده‌آل به شمار می‌روند که به منظور سنجش و مقایسه و تعمیم مراحل واقعی طرح شده‌اند. این نظریه از نظریه ماکس وبر تأثیر پذیرفته است. به نظر می‌رسد این نظریه، یعنی تنظیم مراحل بر اساس تئیهایی آرمانی واجد ارزش جامعه‌شناختی و برای تحقیقات تاریخی - اجتماعی ابزار مؤثری است.^۲

روش جامعه‌شناسی تاریخی

جامعه‌شناسان تاریخی بر اثر عدم رعایت احتیاط در مورد روشهای تحقیق اسیر روش تطبیقی شدند. حال آن که جامعه‌شناس نباید از یافته‌های خود مقولات بی‌زمان بسازد و آنها را برای کلی‌بافی به کار برد. اگر جامعه‌شناس چنین کاری کند، البته از لحاظ طبقه‌بندی از توفیق بی‌نصیب نخواهد بود، ولی طبقه‌بندی او الزاماً یافته‌های او را تبیین نخواهد کرد. جامعه‌شناسی که خواستار قدرت تبیین باشد نباید در تعمیم یافته‌های خود اصرار ورزد. یافته‌هایی که مربوط به يك دوره یا حادثه تاریخی هستند، ممکن است واقعا قابل تعمیم باشند، ولی جامعه‌شناس نباید به قصد تعمیم به گردآوری یافته‌ها پردازد.

۱. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۵۱۵.

۲. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۵۱۳ - ۵۱۶.

مثلا در حوزه جامعه‌شناسی دین مسیحی، مفاهیمی مانند کلیسا و فرقه و عضویت در فرقه و آداب عبادت برای درک مسیحیت لازم‌اند. ولی نمی‌توانند چگونگی دین را در خارج اروپای غربی و امریکا تبیین کنند. ما نباید تعمیم را هدف خود قرار دهیم، ولی در صورتی که اطلاعات ما درباره فرهنگها واقعا منجر به تعمیم شود، بر ما حرجی نیست.^۱

هدف جامعه‌شناسی تاریخی

به نظر دنیس اسمیت^۲ هدف جامعه‌شناسی تاریخی کلان جست‌وجوی سازوکاری است که با آن جوامع تغییر می‌کنند یا خودشان را با آن باز تولید می‌کنند. جست‌وجوی ساختارهای پنهانی که برخی از آنها آرمان‌های انسان‌ها را سرکوب می‌سازند و برخی را متحقق می‌کنند، چه آنها را دوست بداریم و چه نداریم. جامعه‌شناسی تاریخی شاه‌راهی است برای قانونمندی‌های اجتماعی، آزمایشگاه و بستری برای آزمون فرضیات مطروحه (دست کم باب طبع ابطال‌گرایان) و ماده خام و مطالعات اکتشافی اولیه‌ای برای تدوین فرضیات نوین؛ این جنبه‌ها و خدمات کاربردی مهم است که این رشته از منظر انتقادی در اختیار جامعه خویش قرار می‌دهد.^۳

نقد جامعه‌شناسی تاریخی کلان

روژ باستید در نقد جامعه‌شناسی تاریخی کلان می‌گوید: شیوه‌ای که جامعه‌شناسی تاریخی (جامعه‌شناسی پویا) به کار می‌گیرد، غالباً منحصر به این است که در آغاز پژوهش در باره جامعه‌ای بپردازد که تصور می‌کند، ساده و ابتدایی است. حرکت خود را از آن آغاز می‌کند تا به تمدن کنونی برسد. از دیدگاه ما این شیوه مملو از خطر است؛ چرا که جامعه‌ای که نقطه آغاز پژوهش به شمار می‌آید، جامعه‌ای است که بیش از آن که حقیقی باشد، فرضی است.^۴

جامعه‌شناسی تاریخی و فلسفه نظری تاریخ

بدیهی است که بخش ناچیزی از فلسفه تاریخ در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی می‌گنجد و بخش‌های دیگر آن برای جامعه‌شناس پذیرفتنی نیست. بی‌گمان جامعه‌شناسی تاریخی چه از لحاظ روش و چه از نظر محتوا از فلسفه تاریخ فرق دارد، اما با وجود این باید گفت که فلسفه تاریخ نیز به نوبه خود خدمات بس مهمی به تکامل جامعه‌شناسی تاریخی کرده است.

در باب ارتباط جامعه‌شناسی تاریخی و فلسفه نظری تاریخ باید خاطر نشان کرد که جمع جبری جامعه‌شناسی‌های تاریخی، بیان نقاط مشترک جوامع در طول تاریخ و یافتن قانونمندی آنها فلسفه نظری تاریخ است.

۱. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۴۹۰.

۲. *Dennis Smith; The Rise of Historical Sociology.*

۳. کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۵۶، ص ۲۶.

۴. روژه باستید: مبانی علم جامعه‌شناسی دین: ص ۲۳۴.

برداشت مزبور چنانچه در آثار کنت، مارکس، هگل، اشپنگلر، و توین‌بی دیده می‌شود، مجموع تاریخ انسان، ادوار تاریخی انسان، تاریخ فرهنگ و تمدن‌ها و چرایی و چگونگی دگرگونی جوامع را شامل می‌شود.

بنابر این جامعه‌شناسی تاریخی کلان طبق تعریفی که در این نوشتار از آن ارائه شده است، با فلسفه نظری تاریخ فرق دارد. جامعه‌شناسی تاریخی کلان به وجود چندین و چند جامعه مستقل و مجزا باور دارد که هر یک تطورات و تحولات تاریخی خاص خود را دارند و هر کدام به راه خود می‌روند. به عبارت دقیق‌تر جامعه‌شناسی تاریخی کلان به بررسی و شناخت دگرگونی‌های یک جامعه خاص در طول زمان می‌پردازد. اما فلسفه نظری تاریخ کل جامعه بشریت را، از آغاز تا انجام، یک موجود حقیقی واحد می‌داند و جامعه‌های مختلف را چیزی بیش از یافته‌های تشکیل دهنده آن موجود نمی‌انگارد که به طور متناوب به وجود می‌آیند و از میان می‌روند، بدون این که به وحدت آن موجود زیانی برسانند. به عبارت دیگر، فلسفه نظری تاریخ همه جامعه‌ها را، روی هم رفته پیکر موجودی به نام «تاریخ» تلقی می‌کند که در تطور و تحول مستمر و دائم است.

به عبارت دقیق‌تر، طبق دیدگاه اصالت‌الفردی که تاریخ به عنوان یک موجود واحد شخصی واقعی ندارد و فقط به عنوان ظرف تطورات اجزاء و افراد تشکیل دهنده تاریخ یعنی جوامع، تلقی می‌شود، فلسفه نظری تاریخ واقعی ندارد و از این رو مراحل سه‌گانه کنت، کمون پنج‌گانه مارکس، ادوار فرهنگ‌ها و تمدن‌های اشپنگلر و توین‌بی به عنوان نظریه‌های جامعه‌شناسی تاریخی در سطح کلان تلقی می‌شوند. اما طبق دیدگاه اصالت‌الجمعی که مفهوم «تاریخ» به عنوان یک کل واقعی و عینی، و با مفهوم بشریت یکی انگاشته می‌شود، نظریه‌های فوق به عنوان نظریه‌های فلسفه نظری تاریخ قلمداد می‌شوند.

افزون بر تفاوت جامعه‌شناسی تاریخی با فلسفه نظری تاریخ به لحاظ موضوع مطالعه، این دو رشته مطالعاتی به لحاظ روشی نیز متفاوتند. روش جامعه‌شناسی تاریخی مبتنی بر تجربه، تخیل جامعه‌شناسانه، تفهم و درون‌فهمی، روش مقایسه‌ای، روش همدلی^۱ و استفاده از داده‌های انسان‌شناسی، مردم‌شناسی و قوم‌شناسی است. در صورتی که فلسفه نظری تاریخ، برای اثبات یا رد گزاره‌ها خود از روش عقلی و برای تبیین آنها از تحلیل عقلانی استفاده می‌کند.

به جزء تفاوت‌های ذکر شده و از منظری دیگر می‌توان مدعی شد که اکثر مکتب‌ها و گرایش‌های جامعه‌شناسی مخالف فلسفه‌های نظری غایت‌شناسانه تاریخ هستند و هر گونه فلسفه تاریخی را که به وجود الگوهای تکرارشونده، حضور قوانین و به نحوی قائل به غایت (در شکل خطی، تکاملی، قانونمند و هدفمند) برای تاریخ بودند، طرد و نفی کردند.

۱. Empathy.

سطوح جامعه‌شناسی تاریخی

الف. جامعه‌شناسی تاریخی خرد

در این تلقی تاریخ عبارت است از مجموعه روابط و مناسباتی که در ساختار اجتماعی یک جامعه خاص بین اجزا و عوامل متشکله آن وجود دارد. این سطح از جامعه‌شناسی تاریخی به نحوی در مطالعات بنیانگذاران نخستین جامعه‌شناسی مضمّن و مکنون بوده است. در این اصطلاح منظور از جامعه‌شناسی تاریخی، مطالعه نقش‌ها و منزلت‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، گروه‌ها، نهادهای اجتماعی در طول تاریخ یک ملت یا جامعه برای فهم اوضاع و احوال فعلی آن جامعه است. این اصطلاح به معنای پویایی‌شناسی‌ای است که کنت آن را برای نخستین بار مطرح کرد. پویایی‌شناسی اجتماعی یا جامعه‌شناسی پویا عبارت است از: مطالعه این که چگونه الگوها، نقش‌ها، هنجارها، منزلت‌های مختلف اجتماعی به وجود آمده، چگونه تغییر و تحول یافته و چگونه به این تغییر و تحولات ادامه داده است.

به عبارت دیگر جامعه‌شناسی تاریخی، در این سطح، مطالعه تحولات و تغییرات اجتماعی ساختار اجزاء و عناصر تشکیل دهنده یک جامعه خاص در طول تاریخ است. در مرحله بعد با نگرش به واقعیت‌های تاریخی به شناخت معنا، مفهوم و اهمیت اجزاء و عناصر تشکیل‌دهنده ساختار جامعه معاصر و نقش هر یک در تحولات اجتماعی معاصر می‌پردازد. در این نوع مطالعه، اجزاء و پدیده‌های اجتماعی در حال «حرکت» و در طول «زمان» مطالعه می‌شوند و از این راه قوانین عمومی رشد و پیشرفت اجتماعی آنها کشف می‌گردد.

به عنوان مثال بررسی سلسله ساسانی تا سقوط این سلسله و ورود اسلام به ایران یک بررسی تاریخی است، ولی تبیین ساخت حکومت و ویژگی سازمان‌های سیاسی آن در ارتباط با سایر اجزاء و عناصر جامعه ساسانی مانند خانواده، جمعیت، گروه‌ها و طبقات اجتماعی و نظام بسته و ارتباط آنها و امور مشابه دیگر و بالاخره کشف علل و آثار و نتایج سقوط این سلسله، از مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی در سطح خرد است.

همین جزءنگری در «همگرایی تاریخ و نظریه اجتماعی» نیز می‌تواند وجود داشته باشد. طبق این باور پدیده‌های تاریخی باید در بستری جامعه‌شناسانه ارزیابی و سنجش شوند. دلیل بهره‌گیری از این روش این است که اکثر این پدیده‌ها از مسائل مطرح در جامعه‌شناسی هستند. لذا برای شناسایی روابط علی و معلولی میان پدیده‌ها و حوادث هر عصر باید از روش‌های متداول در جامعه‌شناسی بهره‌برداری کرد، چرا که پدیده‌ها وقتی در طول زمان مورد مطالعه قرار می‌گیرد، تاریخ است و زمانی که در جهت کشف روابط علی-معلولی و با روش و نظریه‌های جامعه‌شناختی بررسی شود، «همگرایی تاریخ و نظریه‌های اجتماعی» است. بنابراین این محقق تاریخ نباید از روش‌های متداول در جامعه‌شناسی برای بررسی تاریخ غفلت کند.^۱

در حقیقت جامعه‌شناسی تاریخی خرد خصیصه آثار دورکیم^۲ و مطالعه تطبیقی ادیان ماکس وبر^۳ و چند تن از جامعه‌شناسان دیگر است که از او متأثر شده‌اند. وبر استدلال می‌کند که «تصور به اصطلاح مادی تاریخ (فلسفه نظری تاریخ و شناخت تاریخی در سطح کلان)، چه به عنوان یک نوع جهان‌بینی و چه به عنوان فرمولی برای تبیین

۱. دیانت و سیاست؛ ص. ۲۶.

۲. صور ابتدایی حیات دینی، و تقسیم کار.

۳. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری.

علی واقعیت تاریخی، باید مردود شمرده شود.» اینجا وبر به جای تبیین علی از اصطلاح «تفسیر» (به عنوان روشی که فی‌نفسه کافی است) استفاده می‌کند و با ادعای مارکسیست‌ها مبنی بر تبیین کل جریان تکامل اجتماعی و تاریخی مخالفت می‌ورزد. نمونه‌های تفسیر تاریخی خود او را می‌توان به ویژه در مطالعاتی که پیرامون ریشه‌های سرمایه‌داری، توسعه دیوان‌سالاری جدید و نفوذ اقتصادی مذاهب جهان به عمل آورده است، مشاهده کرد. خصائص اساسی مطالعات وی از نظر روش‌شناسی «جامعه‌شناسی تاریخی» در سطح خرد این است که در آنها تغییرات تاریخی خاص ساخت‌های اجتماعی و انواع جامعه بررسی گردیده (و از جهات خاصی با انواع دیگر جامعه و تغییرات آنها مقایسه شده) و هم تبیین علی و هم تعبیر تاریخی را به یاری گرفته است.^۱

همچنین در کتاب *تاریخ از دواج بشر*^۲ یا کتاب *دولت*^۳ با همین نگرش و سطح خرد به بررسی تکامل کلی یک نهاد ویژه اجتماعی پرداخته شده است.

جامعه‌شناسی تاریخی نهادهای اجتماعی

جامعه‌شناسی تاریخی نهادهای اجتماعی حوزه مطالعاتی و تحقیقاتی جدیدی نیست و ریشه آن را می‌توان، به تعبیر رندال کالنز، به مدت‌ها پیش از «عصر زرین جامعه‌شناسی تاریخی» در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بازگرداند. پس از انتشار و چاپ کتاب *افول غرب* (۱۹۲۶) اثر اشپنگلر و تحقیقات و مطالعات نهادی و تمدنی اثر ماکس وبر درباره ادیان جهانی و عقلانیت غربی در کتاب *مجموعه مقالاتی درباره جامعه‌شناسی دین* (۱۹۲۰) و کتاب مهم ولی متأسفانه مهجور ماده فریود یعنی *تمدن و ناخرسندی آن* (۱۹۳۰)، شاهد چاپ و انتشار دو اثر مهم و معتبر دیگر نیز در بررسی رابطه قدرت و تاریخ از چشم‌اندازی فراملی و منظری بیرونی و گسترده‌تر هستیم، کتاب سه جلدی *تمدن و سرمایه‌داری قرن ۱۵ - ۱۸ میلادی* (۴ - ۱۹۸۱) اثر فرنال برودل، { جلد اول: *ساختارهای زندگی روزمره*، جلد دوم: *چرخهای تجارت*، جلد سوم: *چشم‌انداز جهان*؛ و کتاب دو جلدی *نوربرت الیاس فرایند تمدن سازی*، { جلد اول: *تاریخ رفتار و سلوک* (۱۹۷۸) و جلد دوم: *تکوین دولت و تمدن* (۱۹۸۲). هر دو نویسنده بر این عقیده‌اند که حیات اجتماعی را باید در چهارچوب عوامل بسیار گسترده‌تر از آنچه که از دل دولت - ملت‌های مدرن بیرون می‌آیند، مورد مطالعه و بررسی قرار داد؛ زیرا فقط از این زاویه می‌توان به فهم مناسب و درستی از حیات اجتماعی مدرن دست یافت. این دو اثر که به مطالعه سرمایه‌داری جهانی، روند تکوین دولت، و تمدن‌ها می‌پردازد، بخش مهمی از بنایی را تشکیل می‌دهد که «عصر زرین جامعه‌شناسی تاریخی» بر آن استوار شده است. بازیابی و احیاء مجدد ماتریالیسم تاریخی در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیز انگیزه دیگری برای مطالعات تاریخی درباره صور مختلف اجتماعی و فرهنگی از یک منظر تمدنی اختصاصاً بلند مدت فراهم ساخته است.^۴

۱. تی. بی. باتومور؛ جامعه‌شناسی؛ صص ۴۷ - ۴۸.

۲. E. westermarck; *History of Human Marriage*.

۳. . . oppenheimer; *The State*.

۴. «ماهیت بین رشته‌ای علوم...»، فصلنامه تاریخ ایران معاصر، شماره ۳۰، ص ۲۱۳.

قابل ذکر است که جامعه‌شناسی تاریخی خرد با آثار جامعه‌شناسان تاریخی‌ای که در سطح کلان نظریه‌پردازی می‌کردند، مانند والراشتاین^۱، آندرسون^۲، فرناند برودل^۳، شاما، کندي، گیدنز^۴ و سرانجام نظریه‌پردازان مکتب آنال^۵ به تعالی رسید.

۱. والراشتاین با تمرکز بر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و ترسیم خط سیر نظام‌های جهانی، سازوکار، عملکرد و پایداری یا تحول آنها با سلطه بر ابزار سرکوب توسط جوامع مرکز، کسب تعهد ایدئولوژیکی کادرهای اداری و تقسیم اکثریت استعمار شده این نظام به حلقه جوامع پیرامونی و نیمه پیرامونی را نشان می‌دهد. در این مسیر ویژگی دولت‌ها، شهرها، روستاها، وضع اقتصادی طبقاتی و قومی و فرهنگی آنها را با تأکید بر سه کنشگر عمده این نظام یعنی طبقات، ملل و قومیت‌ها بررسی می‌کند و هر حلقه به خصوص توان جنبش‌های ضد نظام (۱۹۸۹) - جنبش‌های اجتماعی در غرب، اقلیت‌های قومی، احزاب سنتی کمونیستی، جنبش‌های حقوق بشر و مخالف دیوانسالاری در شرق و جنبش‌های آزادیبخش جهان سوم که بیشتر شکل مذهبی دارند، - را در این نظام تحت مبادله نابرابر، مطالعه می‌کند.

۲. وی در اثر دو جلدی گذر از عهد باستان به فنودالیسم و تبارشناسی‌های دولت استبدادی (۱۹۷۴) با روش‌شناسی تحقیق تاریخی و تعمیم جامعه‌شناختی سعی در فهم سرشت دموکراسی بورژوازی، کارکرد دولت ملی و رابطه بین صورت‌بندی‌های اجتماعی از جمله دولت‌ها و همزیستی آنها با شیوه‌های تولید (کوچگرد، بازرگانی اولیه، برده‌داری، و فنودالی) در سیر توسعه اروپای غربی دارد.

۳. برودل در تمدن سرمایه‌داری: قرن ۱۵ - ۱۸ (۱۹۷۹)، پدیده‌های اجتماعی را تحت فرآیند ساختاری‌شدن، ساخت‌زدایی و ساختاری‌شدن مجدد بررسی می‌کند. وی در این اثر به ساختارها، دوره‌های و رویدادها و ترکیب این سه موضوع در هر عصر می‌پردازد و هر کدام را در بستر جغرافیایی و انسانی خویش مورد مطالعه قرار می‌دهد و اثرات طبیعت بر تمدن‌ها و جوامع، نقش انواع شهرها (باز، بسته، تحت سیطره) و ارتباط آنها با حوزه سیاسی و روال حرکت از اقتصاد شهر محور به اقتصادهای جهانی در کار او بیشتر مشهود است.

۴. گیدنز با دیدگاهی نوتکاملی، نظریه تاریخی ماکس را از جهت غفلت از قابلیت دانایی و خردمندی شورهای انسانی نقد می‌کند و ساختاربندي نظام‌های اجتماعی را در سه شکل زمانی کنش متقابل روزانه، دوره زمانی زندگی و دگرگونی و بازتولید نسلی نهادها می‌داند و با این بنیاد نظری، ویژگی‌های جوامع ساده منقسم به طبقات که بنیان سازمانی آنها بر طبقه نیست و جوامع طبقاتی که بنیان سازمانی آنها طبقاتی است، را با توجه به میزان تمایز زمانی - مکانی، افزایش نظارت و نیز قدرتهای قانونی، نظامی، مالی و دولتی (دولت ملی) به خصوص رابطه شهروندی و نظارت که با پویایی اطلاعات و رسانه‌ای و بازتابی و مراقبت و کنترل بازاندیشانه افراد جوامع طبقاتی پدید می‌آید، در کنار تشکیل دولت ملی و ملیت‌گرایی که از عناصر نهادین مدرنیته است، مورد کنکاش و بررسی قرار داده است.

۵. شش تن از متفکران مکتب آنال عبارتند از: نوربرت الیاس، جامعه‌شناس؛ مارشال سالنیز، مردم‌شناس؛ میشل فوکو، فیلسوف؛ و سه مورخ، یعنی برودل، ایمانوئل لوروی لئوری، و ناتان واشل. مکتب آنال نیز بر ضرورت رویکرد تلفیقی بین رویکردهای مختلف تأکید می‌کند. این اندیشمندان در مکتب آنال در تلاشند تا یک «تاریخ کلی» (که منظور از آن نه تاریخ جهانی، بلکه ترغیب و ادغامی است از تمامی انواع، روشها و جنبه‌های تاریخ)، یک «تاریخ زنجیره‌ای» (که پدیده واحدی را طی دورانی طولانی مورد بررسی قرار می‌دهد، و از آمار و ارقام موجود استفاده می‌کند، و یک رویکرد ساختاری - کارکردی تدوین نمایند که بر تداومها و نظامهای جامعه تمرکز می‌کند).

ب. جامعه‌شناسی تاریخی کلان

از آنجا که تغییر و پویایی همیشه همراه جوامع انسانی بوده است، این سطح از جامعه‌شناسی تاریخی در آثار اکثر جامعه‌شناسان دیده می‌شود. جامعه‌شناسی تاریخی کلان به بررسی قانونمندیك جامعه، تحولات يك جامعه، دوره‌هایی که آن جامعه خاص پشت سر گذاشته و این که در چه وضعی به سر می‌برد، می‌پردازد. جامعه‌شناسی تاریخی در این سطح در صدد بررسی فرایندها و سازوکارهای تغییرات اجتماعی است که سیمای جوامع را دگرگون یا بازتولید می‌کند. مطالعه گذشته جوامع، برای کشف این که آنها چگونه عمل می‌کنند، چگونه تغییر می‌کنند و سرانجام جستجوی «تغییر متقابل گذشته و حال، رویدادها و فرایندها، صورت گرفتن کنش‌ها و ساختاربندي شدن آنها و در نهایت تلاش برای پیوند زدن، تنویر و ایضاح مفهومی، تعمیم تطبیقی و کشف تجربی با یکدیگر.»^۱

در این تلقی جامعه‌شناس به بازسازی گذشته يك جامعه از طریق برقراری رابطه مجدد بین اجزاء ساختی آن جامعه می‌پردازد. منظور از برقراری رابطه صرفاً از دید یا تحلیل علی یا تعلیلی بین واقعیت‌های تاریخی نیست، بلکه به روابط متقابل بین اجزاء نیز توجه دارد تا در مجموع باگردهم آوردن این واقعیت‌ها به يك الگو یا مدل نظری دسترسی یابد. از طریق مدل نظری است که جامعه‌شناس قادر خواهد بود تا بین واقعیت‌های از هم گسسته اولاً، ارتباطی برقرار سازد و ثانیاً، معناداری این ارتباط را روشن کند. بنابر این در این سطح جامعه‌شناس فقط جوابگوی «چرا» در گذشته يك جامعه نیست، بلکه به پرسش‌های «چه» و «چطور» در تاریخ نیز می‌پردازد، چرا که يك مدل نظری در جامعه‌شناس نگرش سیستماتیک به وجود می‌آورد و باعث می‌شود که تمامی واقعیت‌های تاریخی را در ارتباط منطقی امور با هم و در تأثیر یکدیگر مشاهده کند.^۲

سطح کلان جامعه‌شناسی تاریخی از برداشت جامعه‌شناسان نخستین از فلسفه تاریخ و بعدها از نظریه زیستی تکامل تأثیر پذیرفته است. این برداشت متضمن وجود نوعی اولویت در میان مسائل تحقیقی و نظری است و بر مسائل مربوط به منشأ اجتماعی تمدن، فرهنگ، و توسعه و دگرگونی يك جامعه خاص تکیه می‌کند.

جامعه‌شناسی تاریخی تغییر اجتماعی

یکی از موضوع‌هایی که در سطح کلان جامعه‌شناسی تاریخی بررسی می‌شود، چگونگی و امکان تبیین علل و عوامل تحول و تغییر اجتماعی است. سوال اساسی برای جامعه‌شناس در بررسی تاریخی تغییرات اجتماعی عبارت است از: آیا نظریه یا حداقل الگویی در باب تحول و تغییر تاریخی اجتماع وجود دارد؟ در این خصوص چهار رویکرد وجود دارد:

تغییر اجتماعی در جامعه‌شناسی تاریخی به تغییر ساختی يك دوره یا يك جامعه اطلاق می‌شود؛ یعنی تغییر در ترکیب توازن اجزای جامعه یا نوع سازمان و همچنین هنری پدید آمده در زبان (نظریه گنسرگ). گاهی هم تغییر به

۱. Dennis Smith; *The Rise of Historical Sociology*; P. ۳.

۲. مهدی ساده، روش‌های تحقیق، ص ۳۸۵.

معنای تغییر در ارزشها و معانی موجود در يك دوره تاریخی یا در يك جامعه یا گروه‌های مهم در جامعه است (نظریه رز). انواع تغییر عبارتند از: دوری^۱، خزنده^۲، درون‌زاد^۳، خطی^۴ و ارتجاعي.

در مورد عوامل تغییرات اجتماعی نیز دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه مادی که تغییر عناصر مادی را عامل می‌داند و دیدگاه‌های غیر مادی که اندیشه را عامل تغییرات می‌دانند. این دیدگاه اعتقاد دارد که زمانی که طرز تفکر انسان دگرگون گردید، رنگ و معنای جهان نیز در برابرش جلوه‌ای دیگر خواهد یافت و به تبع آن جهانی دیگر تبلور می‌یابد.^۵

دیدگاه زیست محیطی^۶ به جامعه رویکردی است که عناصر فرهنگی - اجتماعی را در محتوای کلی محیطی که يك جامعه در آن قرار دارد، تحلیل می‌کند. با استفاده از این دیدگاه در مورد جوامع مختلفی که در جریان تکامل اجتماعی - فرهنگی در طول تاریخ پدید آمده‌اند، خواهیم توانست بسیاری از گوناگونیها را در ساخت اجتماعی و فرهنگی جوامع مزبور توجیه نماییم. در واقع، با وجود این که هزاران جامعه، غالباً غیر متشابه، از آغاز تاریخ انسان تاکنون پدید آمده‌اند، ولی می‌توان به طور گسترده همه آنها را، به پنج نوع جامعه اساسی، برحسب استراتژیهای معیشتی که بر این بهره‌برداری از محیط به کار برده‌اند، تقسیم‌بندی کرد:

جامعه شکار و گردآوری خوراک، جامعه شبانی، جامعه باغچه‌کاری، جامعه کشاورزی و جامعه صنعتی. شایان ذکر است، افزون بر این پنج نوع جامعه، نوع ششمی هم در اکثر مناطق پیشرفته و تکنولوژیک جهان در حال ظهور است که جامعه فراصنعتی نامیده می‌شود. در هر يك از مراحل تکاملی مزبور، ساخت اجتماعی - فرهنگی پیچیده‌تر می‌شود.^۷

کنت

کنت نظر مهمی در باره مراحل مختلف اجتماعی ارائه داد. وی به آوردن نظریه‌ای صرفاً در باره سیر عقلی جامعه اکتفا نکرد، بلکه در مقابل مراحل لاهوتی و فلسفی و اثباتی که برای تکامل عقلی قائل شد، از دوره‌های تکامل اجتماعی مانند دوره دینی - نظامی و دوره فلسفی - حقوقی و دوره علمی - صنعتی نیز یاد کرد. کنت در طرح جامعه‌شناسی خویش خردگرایی را با فلسفه رومانتیک می‌آمیزد و به آن صبغه‌ای فرانسوی می‌زند و به خدمت جامعه‌شناسی تاریخی در می‌آورد و قوانین تکامل اجتماعی و ذهنی را استخراج می‌کند.

رویکرد اسپنسر

۱. *creeping*.

۲. *endogenous*.

۳. *Lineal*.

۴. ساروخانی، روش تحقیق در علوم اجتماعی ج ۱، ص ۱۹۷.

۵. *Ecological approach*.

۶. رابرتسون، در آمدی بر جامعه ...، ص ۹۸.

الگوی هربرت اسپنسر بر «تطور اجتماعی»^۱ تأکید می‌ورزد. این الگو یا مفهوم به یک تعبیر همان الگوی «تغییر اجتماعی»^۲ است: پدیده‌های تدریجی و انباشتی که در مقابل حرکت‌های دفعی و ناگهانی یعنی انقلاب قرار دارد؛ فرایند درونی یا درونزا که غالباً با توجه به تفاوت‌های ساختاری تعریف می‌شود و مبین حرکت از وضعیت ساده و غیر تخصصی و غیر رسمی به سمت وضعیتی پیچیده، تخصصی و رسمی است. بر خلاف نظر اسپنسر تحول اجتماعی فرایندی تک خطی و تک عاملی نبوده بلکه چند خطی و چند عاملی است؛ از این رو، در تحلیل روند تحول شکل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی - فرهنگی جوامع مختلف فقط نباید به یک الگو یا راه به عنوان فقط الگو یا فقط راه ورود به صورت‌بندی مدرنیته نگریست بلکه راه‌های مختلفی برای رسیدن به مدرنیته وجود دارد.

رویکرد مارکس

رویکرد مارکس در مقابل رویکرد اسپنسر قرار دارد. این رویکرد پدیده‌های اجتماعی را چند خطی و چند عاملی تلقی می‌کند و در تحلیل این پدیده‌ها بر عوامل مختلف چون بحران، انقلاب، و... تأکید می‌کند. این الگوی است در باره روند استمرار و تداوم جوامع یا همان صورت‌بندی اجتماعی که به گونه‌ای پشت سرهم و متوالی و یکی پس از دیگری سر برآورده و هر کدام به نظام‌های اقتصادی یا شیوه‌های تولید معین و خاص خود وابسته بوده و هر کدام نیز تضادها و تناقضات درونی خاص خود را دارند که در نهایت به بروز بحران و وقوع انقلاب و تحول گسسته منجر شده که در نهایت، صورت‌بندی موجود و مستقر جای خود را به صورت‌بندی بعدی می‌دهد.

پیتر برک

وی به ضرورت تحقیق در باره امکان ایجاد و ارائه یک سنتز یا الگوی ترکیبی برساخته‌ای از دو رویکرد قبلی اشاره می‌کند و از آن تحت عنوان راه سوم نام می‌برد.^۳ این سطح از مطالعات جامعه‌شناختی در باب تاریخ به نظریه‌پردازی می‌انجامد. اندیشمندانی که به تحلیل و نظریه‌پردازی در باب گذشته جوامع و پدیده‌های تاریخی در طول زمان پرداخته‌اند، اغلب جامعه‌شناسانی بوده‌اند که به تاریخ هم پرداخته‌اند. از متفکران یونان باستان تا اندیشمندان معاصر کسانی چون افلاطون، ارسطو، فارابی، ماکیاوولی، توماس هابز، توماس مور، ویکو، منتسکیو، ولتر، روسو، هگل،^۴ مارکس، ویر، ابن‌مسکویه، ابن‌خلدون، و... که به فلسفه تاریخ یا فلسفه سیاسی علاقه‌مند بوده‌اند، در باب پدیده‌های تاریخی نظریه‌پردازی کرده‌اند.^۵

۱. *Social evolution.*

۲. *Social change.*

۳. ر.ک: «ماهیت بین رشته‌ای علوم، ...» فصلنامه تاریخ ایران معاصر، شماره ۳۰، ص ۲۲۳. در ادامه اندیشمندانی معرفی شده‌اند که با این رویکرد سوم به تحلیل تغییرات اجتماعی پرداخته‌اند.

۴. *Georg Wilhelm Friedrich Hegel*; (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱)؛ فیلسوف آلمانی.

۵. ر.ک: *تاریخ در ترازو*. فصل سوم و چهارم.

قانونمندی جامعه

آیا می‌توان برای رسیدن به قانون، حوادث یک جامعه را از زمینه خود تفکیک کرد و جزء را بدون کل شناخت و سپس به قوانینی بی‌زمان رسید؟ یک نظری که در این زمینه وجود دارد این است که ویژگی‌های مجزا وقتی با معنی هستند که با توجه به زمینه کلی و روابط میان خود در نظر گرفته شوند. این ویژگی‌ها قاعدتا به وسیله منطق روابط درونی خود، تشکیل واحد یگانه‌ای می‌دهند. همچنان که اجزاء کل واحد را قوام می‌بخشد، کل نیز به اجزاء قوام می‌دهد. این دو مفهوم بدون یکدیگر وجود ندارند. بنابر این اگر اجزاء را برای طبقه‌بندی و نیل به تعمیم بدون توجه به زمینه کل آنها مطمح نظر سازیم، از شناخت کل باز می‌مانیم و کل به صورت مجموعه‌ای از اجزاء پراکنده درمی‌آید.^۱

۱. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۴۹۰.

بخش دوم

کاربرد نظریه‌های اجتماعی در مطالعات تاریخی

همگرایی تاریخی و نظریه‌های اجتماعی

همگرایی تاریخی و نظریه تاریخی از زیر شاخه‌های تاریخ تحلیلی است. در تاریخ تحلیلی مورخ می‌کوشد، وقایع تاریخی را با شیوه‌ای علمی و با توجه به شرایط و اوضاع و احوال زمان و وقوع حادثه در یک چهارچوب نظری، بررسی و مطالعه کند. مورخ در تاریخ تحلیلی برای کشف حقیقت از نظریه‌های علوم دیگر مانند جامعه‌شناسی، روانشناسی، باستانشناسی، زیست‌شناسی، جغرافیا و ... بهره می‌برد و افزون بر بررسی اسناد و مدارک تاریخی، خود واقعیت را در یک چهارچوب نظری و تنوری به نقد و تحلیل می‌کشد. در این نوع تحلیل و تحقیق چه بسا مورخ از ارتباطات حوادثی آگاه شود که در هیچ کتاب تاریخی به آن اشاره نشده و یا بطلان و نادرستی آن حادثه را که در کتب تاریخی ثبت شده است، به دست می‌آورد.

پیتر برک که با مطالعات خود در همگرایی بین تاریخ و نظریه اجتماعی نقش مهمی ایفا کرده است، با این سؤال آغاز میکند که فایده نظریه اجتماعی برای مورخ چیست؟

وی بر این باور است که نگارش تاریخ معتبر و موثق بدون پشتوانهٔ تنوریک و نقب‌زدن به عرصهٔ نظری‌های اجتماعی، اگر نه ممکن که دشوار خواهد بود. به اعتقاد وی نگارش هر گونه تاریخ علمی و معتبر مستلزم پشتوانه‌های ژرف و دیرپای نظری و بسترسازیهایی مفهومی و فلسفی عمیق و ریشه‌داری است که اجزا و عناصر اصلی یا مواد خام تاریخنگاری و سایر حوزه‌های مطالعات تاریخی، اعم از روش‌شناسی و فلسفه تاریخ، باید بر آنها استوار گردد؛ ولی فراهم ساختن این پشتوانهٔ نظری و بسترسازی مفهومی مستلزم استمداد از عرصهٔ نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی و دستگاه‌های مفهومی در فلسفه است. غنای تاریخنگاری علمی در گرو پیوند مستمر و تنگاتنگ آن با نظریه‌های اجتماعی به طور عام و نظریه‌های جامعه‌شناسی به طور خاص است. بنابر این کار تاریخنگار بدون استفاده از دستمایه‌های فکری و تحلیلی و بدون به خدمت گرفتن نظریه‌ها، الگوها، روشها، و مفاهیم جا افتاده و مستقر و نهادینه شدهٔ علوم اجتماعی، اگر نگوئیم غیر ممکن، بسی دشوار خواهد بود.^۱

از این رو راه‌های متعددی برای ترکیب و درهم آمیختن تاریخ و نظریه‌های اجتماعی وجود دارد:

۱. در صورتی که مورخ مجبور باشد، دست به مقایسه بین پدیده‌های تاریخی بزند؛ چرا که در صورت عدم مقایسه نمی‌تواند بگوید کدام پدیدهٔ تاریخی واجد اهمیت بیشتری است؛ انقلاب مشروطه یا انقلاب اسلامی. اگر پدیده‌هایی واقعا بی‌نظیر و یکه نمی‌بودند، مورد توجه مورخ قرار نمی‌گرفتند. ولی وقتی وارد حوزهٔ مقایسه بین پدیده‌های تاریخی شویم، اقداماتی چند برای کاربرد نظریهٔ اجتماعی تقریبا اجتناب ناپذیر است.

۱. Peter ; *History and Social Theory*.

به نقل از «ماهیت بین رشته‌ای علوم»، فصلنامه تاریخ ایران معاصر، شماره ۳۰، ص ۲۱۵.

ضمنا در ادامه همین مقاله کتاب پیتر برک به طور مشروح معرفی شده است.

۲. *Ibid.*

۲. بدون ترکیب تاریخ و نظریه‌های اجتماعی به طور عام و نظریه‌های جامعه‌شناختی به طور خاص، مشکل بتوان گذشته و حال را در یک سیر تاریخی دید و آن را درک کرد.

۳. دسته‌ای از مورخان، نیز برای آگاهی از مشکلات مطالعات تاریخی به نظریه‌ها روی می‌آورند. به عبارت دیگر، برای پی‌بردن به سؤالات و نه یافتن جواب‌ها. این نوع علاقه‌مندی با توجه به نظریه‌ها موجب غنای کاربست تاریخ شده است، به خصوص طی نسل گذشته.

۴. هنگامی که مورخ به تجزیه و تحلیل پدیده‌های تاریخی و یافتن علل آنها می‌پردازد، به نظریه‌های جامعه‌شناسی نیاز دارد؛ زیرا هر واقعه‌ای نتیجه ترکیب پدیده‌های مختلف است و برای شناخت آن آگاهی از ساخت‌ها، کارکردها، کنش‌ها و تضاد بین پدیده‌ها ضرورت پیدا می‌کند.

به هر حال این نکته نیز شایان ذکر است که برخی مورخان نظریه خاصی را پذیرفتند و سعی کردند در تحلیل‌های خود از آن استفاده کنند؛ مثلاً ادوارد پالمیر تامپسون^۱ مورخی است که در تحلیل‌های خود از نظریه مارکسیستی (نظریه تضاد) بهره برده است.

تعریف نظریه

نظریه^۲ نزد بزرگ مفهومی بسیار گسترده و فراگیر است و فقط به برخی از رشته‌های خاص علوم اجتماعی، مثلاً جامعه‌شناسی محض، محدود نمی‌گردد بل طیف وسیعی از رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی را که با نظریه‌پردازی، مفهوم‌سازی، تدوین دستگاه‌های نظری سروکار دارند، در بر می‌گیرد: از جمله جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ، باستان‌شناسی، اقتصاد، حقوق، ارتباطات، روانشناسی اجتماعی، مردم‌شناسی، مطالعات فرهنگی، مطالعات زنان، زیست‌شناسی، هرنوتیک و دیگر رشته‌های فرعی که در سه دهه اخیر به صورت مطالعات خرد تحقق یافته‌اند.

نظریه در علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسی عنصری حیاتی است. نظریه چهارچوبی است که به مجموعه‌ای از مفاهیم، به شیوه‌ای قابل فهم و معنی‌دار از طریق توضیح رابطه بین آنها نظم می‌بخشد. اگر یک نظریه معتبر باشد، می‌تواند به درستی پیش‌بینی کند که یک رابطه یکسان تحت شرایط یکسان در آینده اتفاق خواهد افتاد.

نظریه‌ها

پدیده‌ها و واقعیت‌ها اجتماعی و تاریخی ساکت و خاموشند. آنها هیچ معنی ندارند، مگر زمانی که ما به آنها معنی می‌دهیم و این معنی از طریق ارائه نظریه حاصل می‌شود.

باید یاد آور شد که نظریه و عمل را نمی‌توان از هم جدا کرد، زیرا اساساً هر تصمیم عملی که اتخاذ شود و هر عقیده عملی که داشته باشید، نوعی نظریه در پشت آن خواهید یافت. ممکن است شخصی عقیده اصلاح طلبان را در مورد زندانیان به عنوان یک نظریه رد کند و این راهبرد عملی را ترجیح دهد که بزهداران باید شدیداً مجازات شوند

۱. مایکل استنفورد؛ تاریخ فلسفه؛ ص.....

تا دیگر تشویق به ارتکاب جرم نشوند، ولی عملاً این راهبرد عملی نشان‌دهنده نظریه‌های متعدد است؛ مانند این نظریه که مردم همیشه به طور منطقی انتخاب می‌کنند که مرتکب جرم شوند یا خیر؛ و این نظریه که مردم سعی می‌کنند از مجازات گریزان باشند؛ و یا این نظریه که مجازات شدیدتر ترس بیشتری در ارتکاب جرم ایجاد می‌کند. پس نظریه یک تجمل‌گرایی روشنفکرانه نیست که دانشمندان فقط آن را در برج عاج برای خود ساخته باشند.

یک نظریه اجتماعی موجب می‌شود که وقایع زندگی اجتماعی قابل درک و فهم شود. نظریه وقایع ظاهراً بی‌معنی را در یک چهارچوب کلی قرار می‌دهد که می‌توانیم علت و معلول را در آن بازیابیم و رابطه آن دو را توضیح دهیم و پیش‌بینی نماییم.

امروزه سه چهار نظریه در جامعه‌شناسی نوین وجود دارد که پدیده‌های اجتماعی را با آنها تبیین می‌کنند که عبارتند از: نظریه کارکردگرایی، نظریه ساخت‌گرایی، نظریه تضاد و نظریه کنش متقابل. در ادامه به توضیح مختصر هر یک از این نظریه‌ها می‌پردازیم.

نظریه کارکردگرایی

نظریه کارکردگرایی توجه خودش را به روشی معطوف می‌کند که به موجب آن اجزای گوناگون جامعه برای حفظ ثبات کل نظام اجتماعی دارای کارکرد یا تأثیر مثبت هستند. آثار اسپنسر و دورکیم الهام بخش اصلی این دیدگاه است. در این نظریه جامعه به ارگانیسم زنده تشبیه می‌شود که هر ارگانیسم دارای ساخت^۱ یعنی مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوسته مانند سر، اندام‌ها، قلب، و غیره است. هر یک از این اجزا دارای یک کارکرد^۲ است که نتیجه مثبت برای کل ارگانیسم زنده دارد.

اسپنسر به همین شکل استدلال کرد که جامعه نیز دارای یک ساخت است. اجزای به هم پیوسته آن عبارت است از: نهادها (خانواده، دین، آموزش و پرورش، دولت، و...)، گروه‌ها، سازمان‌ها، نیروهای امنیتی (پلیس و ارتش) و... در حالت عادی هر یک از اجزای جامعه دارای کارکردی است که به ثبات کلی نظام اجتماعی کمک می‌کند.

نظریه کارکردگرایی بیان می‌کند که در شرایط عادی، همه عناصر در نظام اجتماعی از قبیل مدارس، خانواده، و دولت به سازگاری با هم گرایش دارند. به همین ترتیب که هر عنصر به حفظ ثبات کلی و همگانی کمک می‌کند؛ مثلاً کارکرد خانواده عبارت است از تنظیم رفتار جنسی، انتقال ارزش‌های اجتماعی به کودکان، مراقبت از خردسالان و کهنسالان که در شرایط دیگر قادر به ادامه زندگی نیستند. کارکردگرایان همچنین بیان می‌کنند که اعضای یک جامعه دارای توافق اساسی در مورد ارزش‌های مشترک هستند.

جامعه در نظریه کارکردگرا، از نوعی تمایل کلی به سوی ثبات و یا تعادل برخوردار است. بنابر این دگرگونی اجتماعی بیشتر اوقات مخرب خواهد بود، مگر این که به طور آرام صورت گیرد؛ زیرا دگرگونی در یک جزء از اجزاء نظام معمولاً دگرگونی در سایر اجزای نظام را به دنبال خواهد داشت؛ مثلاً اگر اقتصاد افزایش تعداد کارگران ماهر را

۱ . Structure.

۲ . Function

ایجاب نماید، حکومت نیز پول بیشتری در آموزش هزینه خواهد کرد، و مدارس و دانشگاهها فارغ‌التحصیلان بیشتری عرضه خواهند کرد. ولی اگر اقتصاد آن چنان به سرعت توسعه یا رکود پیدا کند که سایر عناصر در نظام اجتماعی نتوانند خود را با آن هماهنگ کنند، در نتیجه عدم تعادل به وجود خواهد آمد. در زمانهایی که رشد بسیار سریع اقتصادی صورت می‌گیرد، نظام آموزشی ممکن است، نتواند نیروی انسانی واجد شرایط را تدارک ببیند تا به سرعت مشاغل جدید را اشغال کنند. از سوی دیگر در زمان رکود تعداد فارغ‌التحصیلان افزایش می‌یابد، در حالی که مشاغل کافی برای آنان وجود ندارد.

کارکرد مثبت و کارکرد منفی. چگونه می‌توان کارکردهای یک عنصر معین را در نظام اجتماعی تعیین کرد؟ اساساً، جامعه‌شناسان می‌پرسند که کارکرد و نتایج یک عنصر چیست؟ نه این که به خواهند بدانند چه هدفهایی باید داشته باشد؛ زیرا به نظر جامعه‌شناسان یک عنصر کارکردهایی غیر از هدفهایی خود دارد.

برای نمونه، مرتون از آن جامعه‌شناسانی است که بین کارکرد آشکار^۱، یعنی دارای نتایج آشکار و مورد نظر با کارکرد پنهان^۲، یعنی دارای نتایج نامشخص و منظور نشده، تفاوت قائل شده است. به نظر وی کارکرد آشکار مدارس عبارت است از آموزش خواندن و نوشتن و سایر مهارتهایی لازم برای جامعه صنعتی جدید، ولی مدارس دارای کارکردهای پنهان نیز هستند که از قبل مورد نظر نبوده است؛ مثلاً مدارس در یک جامعه صنعتی کودکان را از کوچه‌ها و خیابانها جمع کرده و سرگرم می‌کنند تا به سنی برسند که توانایی کارکردن داشته باشند.

مرتون همچنین خاطر نشان می‌کند که تمام جنبه‌های نظام اجتماعی در همه زمانها دارای کارکرد مثبت نبوده و گاهی ممکن است پاره‌ای از عناصر دارای کارکرد منفی^۳ باشند. آن نتایج منفی ممکن است باعث تخریب و از هم گسیختگی نظام اجتماعی گردد؛ مثلاً رشد جمعیت در کشورهای کم توسعه جهان دارای کارکرد منفی است؛ زیرا اقتصاد جوامع مزبور به تأمین غذای جمعیت فزاینده قادر نیست. گاهی اوقات یک عنصر در نظام اجتماعی می‌تواند از یک جهت دارای کارکرد مثبت و از جهتی دیگر دارای کارکرد منفی باشد؛ مثلاً □ صنعت از این جهت که کالاهای مورد نیازی را که زندگی جامعه وابسته به آن است، تولید می‌کند، دارای کارکرد مثبت بوده، ولی از جهت آلوده ساختن محیط زیست دارای کارکرد منفی است. لذا نتایج کامل هر عنصر در نظام اجتماعی باید به طور دقیق بررسی شود.

به طور خلاصه اصول اساسی نظریه کارکرد گرایی عبارتند از:

وحدت، یکی از اصول اساسی این نظریه است. هر نظامی دارای خرده نظام‌هایی است که در آن هر جزء ضمن انجام کارکردهای خاص خود با سایر عناصر نیز هماهنگی برقرار می‌کند.

هماهنگی بین عناصر خرده نظام‌های یک نظام وجود دارد و اصل حاکم بر جامعه توازن است و نه تضاد.

نظام اجتماعی یکپارچه و منسجم است و بین بخش‌های مختلف آن هیچ نوع تضادی وجود ندارد و اجماع اصل حاکم بر جامعه است.

دیدگاه کارکردگرایی برای توضیح این که چرا برخی عناصر در یک جامعه وجود دارد و دوام آورده است، مفید است؛ ولی بر این دیدگاه انتقاداتی نیز وارد است. اساسی‌ترین انتقاداتی که به این دیدگاه شده است، این است که

۱ . *Manifest Function.*

۲ . *Latent Function.*

۳ . *Dysfunction.*

دیدگاه مزبور در عمل محافظه‌کار است. از آن جا که تأکید اصلی این دیدگاه بر نظم و ثبات اجتماعی است، لذا کارکردگرایان دچار وسوسه‌ی جلوگیری از دگرگونی‌های مخرب به عنوان کارکردهای منفی هستند، حتی اگر دگرگونی‌های مزبور ضروری، اجتناب‌ناپذیر و در دراز مدت مفید نیز باشند.

نظریه تضاد (ستیز)

نظریه تضاد، دیدگاهی از جامعه است که توجه اصلی را به فرآیندهای اجتماعی تنش، رقابت، و دگرگونی معطوف می‌کند. این نظریه ریشه در آثار و اندیشه‌های مارکس دارد که باور داشت نبرد بین طبقات اجتماعی نیروی محرک تاریخ و سرچشمه‌ی اساسی دگرگونی‌های اجتماعی است. البته نظریه‌های جدید تضاد فقط منحصر در تضاد و نبرد طبقاتی نیست؛ بلکه نظریه‌های جدید این مکتب، تضاد میان گروه‌ها و صاحبان منافع را در هر جامعه‌ای یک واقعیت زندگی می‌داند. چنان که مثلاً تضاد میان بزرگسالان در مقابل خردسالان، تولید کنندگان در مقابل مصرف کنندگان، شهرنشینان در مقابل روستائینان و یک گروه نژادی و قومی در مقابل نژادی و قومی دیگر را نیز از واقعیت‌های اجتماعی می‌داند.

تضادگرایان این فرض را می‌پذیرند که جوامع پیوسته در حال دگرگونی هستند و تضاد خصلت دائمی آنها است. تضاد لزوماً به معنی خشونت محض نیست، بلکه تضاد شامل تنش، دشمنی، رقابت، و عدم موافقت با ارزش‌های و هدف‌ها هست. این گونه تضاد یک واقعه‌ی اتفاقی نیست که جلو جریان عادی جامعه را بگیرد، بلکه تضاد بخش اجتناب‌ناپذیر و همیشگی زندگی اجتماعی است. چیزهایی که در نظر مردم مطلوب است، از قبیل قدرت، ثروت و مقام، همواره کمیاب است و تقاضای آنها از عرضه بیشتر است. کسانی که کنترل منابع مزبور را در اختیار دارند، می‌توانند منافع خود را به هزینه‌ی سایر مردم حفظ نمایند. تضادگرایان نظر کارکردگرایان را، مبنی بر توافق عمومی در مورد ارزش‌ها را افسانه‌ی محض می‌دانند؛ چرا که باور دارند که آنچه عملاً اتفاق می‌افتد، این است که قدرتمندان قبول و همنوایی دیگران را به خود موجب می‌شوند یا آنها را مجبور به آن می‌سازند. به عبارت دیگر نظم اجتماعی نه به وسیله‌ی توافق جمعی، بلکه به وسیله‌ی اعمال قدرت مستقیم یا غیرمستقیم حفظ می‌گردد.

تضادگرایان تضاد اجتماعی را لزوماً مخرب نمی‌دانند، اگر چه آنان می‌پذیرند که تضاد، گاهی این نتیجه را در بر دارد. آنان باور دارند که تضاد باعث پیوستگی گروه‌ها می‌شود تا منافع خود را دنبال کنند و نیز باعث جلب توجه آنها به مسائل اجتماعی می‌شود و این به دگرگونی‌های مفیدی منجر خواهد شد که در غیر این صورت رخ نمی‌داد. از این طریق بوده است که نهضت‌های اجتماعی مانند نهضت حقوق زنان یا نهضت مقابله با قدرت هسته‌ای، منبع مهمی برای دگرگونی بوده‌اند. لذا دگرگونی‌های به وجود آمده توسط تضاد اجتماعی مانع از رکود جامعه خواهد بود.

چه کسی نفع خواهد برد؟ نظریه تضاد، جامعه‌شناسان را وادار به پاسخگویی به این سؤال کرد که چه کسی از وضعیت موجود نفع یا زیان خواهد برد؟ مثلاً در تحلیل نابرابری اجتماعی چنین بحث می‌کنند که به طور کلی دلیل وجود آن، کارکرد نابرابری برای جامعه نیست؛ بلکه به این دلیل نابرابری وجود دارد که بعضی مردم توانسته‌اند قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست گیرند و آن را به نسل‌های بعدی خود منتقل سازند. به همین ترتیب تضادگرایان

آلودگی محیط زیست را به عنوان کارکرد منفی صنعتی شدن در نظر نمی‌آورند، بلکه آنان به این واقعیت اشاره می‌کنند که منافع خود را در فرآیندهای صنعتی جستجو می‌کنند.

از نظر تضادگرایان نظم و دگرگونی اجتماعی متأثر از روابط و منافع متغیر گروه‌هایی است که برای دستیابی به منافع خود رقابت می‌کنند. یک جامعه جدید طیف وسیعی از افکار، اشغالات، شیوه‌های زندگی و گروه‌های اجتماعی را در بر دارد. در هر مسأله و موضوع اجتماعی همواره گروهی از مردم در موقعیتی هستند که نفعی به دست می‌آورند و گروهی دیگر در موقعیتی قرار دارند که زیان می‌برند. فرآیندهای اجتماعی را نمی‌توان بدون مراجعه به این نوع تضاد منافع به خوبی فهمید؟ تضادی که همواره نتیجه‌اش به نفع گروه قویتر است.

مزیت نظریه تضاد برجسته کردن جنبه‌هایی از جامعه است که نظریه کارکردگرا با تأکیدش بر توافق و ثبات از آنها غفلت می‌ورزید. ولی این واقعیت، انتقاد مهمی را بر دیدگاه تضاد نیز وارد می‌سازد و آن این که دیدگاه تضاد با توجه دقیق خود به مسأله رقابت و دگرگونی، از جنبه‌های ثبات، نظم و نیز جنبه‌های غیر جنجالی‌تر و واقعیت اجتماعی غافل می‌ماند.

نظریه کنش متقابل

دیدگاه کنش متقابل^۱ بر روشی تأکید دارد که مردم با کنش متقابل به هم پاسخ داده و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. این دیدگاه الهام اصلی خود را از آثار ماکس وبر دریافت کرده که تأکیدش بر اهمیت فهم دنیای اجتماعی از طریق دیدگاه افرادی است که درون آن عمل می‌کنند. توسعه‌های بعدی این نظریه تحت تأثیر روان‌شناسی اجتماعی و آثار متفکران نخستین مکتب شیکاگو به ویژه هربرت مید قرار دارد.

تفاوت اساسی این نظریه با دو نظریه قبلی این است که نظریه کنش متقابل توجهی به ساخت‌های کلان مانند دولت، اقتصاد، و طبقات اجتماعی ندارد. در مقابل توجه آن معطوف است به کنش متقابل اجتماعی روزمره‌ای که در زندگی افراد جامعه رخ می‌دهد.

کنش متقابل اساس زندگی اجتماعی. دلیل اساسی‌ای که نظریه پردازان کنش متقابل، از تأکیدی که سایر جامعه‌شناسان بر عناصر اصلی جامعه داشتند، پرهیز می‌کنند این است که مفاهیمی مانند اقتصاد یا دولت روی هم رفته مفاهیمی انتزاعی است؛ زیرا این مفاهیم به خودی خود وجود ندارد و عمل نمی‌کنند، بلکه مردم هستند که وجود دارند و عمل می‌کنند و فقط از طریق رفتار اجتماعی آنان است که جامعه می‌تواند اساساً به وجود آید و در نهایت جامعه از طریق کنش متقابل اعضای خود به وجود می‌آید، حفظ می‌شود و یا دگرگون می‌گردد. برخی کنش متقابل‌گرایان توجه خود را به رفتار واقعی مردم، یعنی به شیوه‌ای که مردم نقش‌های مختلف خود را ایفا می‌کنند و اعمال یکدیگر را شکل می‌بخشند و نیز به قواعدی و نکات دقیق زندگی اجتماعی، معطوف داشته‌اند. برخی دیگر توجه خود را به این که مردم چگونه از طریق کنش متقابل خود، معانی مشترک را به دنیای خارج می‌دهند، معطوف می‌دارند.

۱. *Interactionist Perspective.*

حدود نیم قرن پیش، جامعه‌شناس آمریکایی به نام توماس^۱ مشاهد کرد که هر گاه مردم موقعیتها را واقعی تعریف کنند، نتایج آنها را نیز واقعی خواهند دید. لذا اگر اعضای يك جامعه باور داشته باشند که زمین مسطح است، یا جادو حقیقت دارد، یا اشعه ایکس وجود دارد، این باورها مانند هر جنبه دیگری از دنیایشان، بخشی از واقعیت دنیای آنها را تشکیل خواهد داد و به مقتضای آن واقعیت عمل خواهند کرد؛ یعنی به طرف لبه زمین نخواهند رفت، یا جادوگر را احترام خواهند کرد، و از اشعه ایکس پرهیز یا از آن استفاده خواهند نمود.

اگر چه کنش متقابل‌گرایان تعدادی از نظریه را به طور تسامحی به هم پیوند زده‌اند، ولی نظریه‌ای که بیشتر مورد استفاده آنان قرار گرفته نظریه کنش متقابل نمادی^۲ است.

نظریه کنش متقابل نمادی. نماد عبارت از هر چیزی است که معنی چیز دیگری را بیان کند. علامتها، قواعد مشترک، و از همه مهمتر زبان مکتوب و شفاهی مثالهایی از نماد هستند. کنش متقابل نمادی، عبارت است از کنشی که از طریق نمادها به طور متقابل بین مردم صورت می‌گیرد. بسیاری از این گونه کنشها به صورت رودرو است، ولی می‌تواند به صورت‌های دیگر نیز باشد. چنان که مثلا کنش متقابلی بین شما خواننده این جملات و نویسنده در حال رخ دادن است. همچنین کنش متقابل، هر زمان که شما از اعلام راهنمایی و رانندگی پیروی می‌کنید، اتفاق می‌افتد.

نکته اساسی در این است که مردم به طور مستقیم به جهان خارج واکنش نشان نمی‌دهد، بلکه آنان به دنیای خارج معنایی اجتماعی می‌دهند و نسبت به آن معنی واکنش نشان می‌دهند. واژه‌های این نوشته، چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی، صدای سوت در خیابان، به خودی خود دارای هیچ معنایی نیست، بلکه مردم آموخته‌اند که معنی نمادی را به چیزها بدهند و زندگی خود را بر پایه این معانی نظم بخشند. ما در میان نمادها و نیز در يك دنیای مادی زندگی می‌کنیم و زندگی اجتماعی ما فرآیند دائمی معانی کنش‌های ما و کنش‌های دیگران است.

بدین ترتیب، دیدگاه کنش متقابل جامعه‌شناس را وادار به بررسی تعابیر مردم از کنش‌های متقابلشان با یکدیگر و واکنش‌های آنها، می‌سازند. جامعه‌شناسان با استفاده از این دیدگاه معمولاً به جنبه‌های جزئی و خاص زندگی روزمره اشخاص توجه ویژه‌ای می‌دارند؛ مثلاً چگونه و از طریق چه فرآیندی زنی روسپی می‌شود؟ چرا مردم در داخل آسانسور این قدر وسواس دارند که نگاهشان را در چشم دیگران نیندازند و در عوض به جای دیگر مثلاً به سقف، به کفش‌هایشان یا به دیوار نگاه کنند؟ چگونه کسی کشیدن مواد مخدر را خوشایند و دلپذیر می‌یابد؟ پزشک چه تاکتیک‌هایی برای جلوگیری از خجالت بیمار هنگام معاینه عورت او اتخاذ می‌کند؟ فرآیندهای تصمیم‌گیری گروهی چیست؟ چه اتفاق خواهد افتاد، اگر هنگام مکالمه، بیش از حد نزدیک طرف مقابل بایستید؟ چرا؟

دیدگاه کنش متقابل‌گرا بینش شگفت‌انگیزی راجع به حرکات زندگی روزمره فراهم می‌سازد و مزیت آن آشکار ساختن فرآیندهای اجتماعی بنیادی‌ای است که سایر دیدگاهها از آن غفلت می‌ورزند. ولی دیدگاه مزبور در معرض این انتقاد مهم قرار گرفته است که این دیدگاه نهادهای اجتماعی بزرگتر و نیز فرآیندهای ثبات و دگرگونی اجتماعی را مورد غفلت قرار داده، نهادها و فرآیندهایی که رویهمرفته واقعیت‌های اجتماعی را می‌سازند و اثرات مهمی برکنش متقابل اجتماعی و تجربه شخصی دارند.

۱ . W. I. Thomas.

۲ . Symbolic Interaction

ارزیابی نظریه‌ها

از آنجا که هر يك از دیدگاه‌های مذکور از فرض‌های مورد قبول متفاوتی آغاز می‌کنند و هر يك از آنها پژوهشگر را به پرسش‌های مختلفی هدایت می‌کنند، لذا هر دیدگاه احتمالاً نتایج متفاوتی به دست خواهد داد. نظریه‌های مزبور از برخی جنبه‌ها کاملاً با یکدیگر در تناقضند، ولی این به آن معنا نیست که يك نظریه بهتر از دیگری است و یا این که همواره آنها با هم ناسازگارند. هر دیدگاه به جنبه متفاوتی از واقعیت توجه می‌کند، چنان که دیدگاه کارکردگرا به طور عمده به نظم و همبستگی اجتماعی توجه می‌کند، دیدگاه تضاد به طور عمده به تنش اجتماعی و دگرگونی، و دیدگاه کنش متقابل‌گرا به طور عمده به تجربیات معمولی و فهم زندگی روزمره، توجه دارد. هر يك از این دیدگاه‌ها سهمی در تجزیه و تحلیل جامعه دارند و در واقع استفاده يك دانشمند از نظریه‌هایی که آشکارا ناسازگارند، برای مطالعه يك موضوع امری غیر معمول نیست. چنان که فیزیکدانان لازم و مفید می‌دانند که گاهی نور را مانند يك موج ممتد و گاهی مانند جریانی از ذرات در نظر گیرند و در نتیجه درك بهتری از ماهیت نور به دست می‌آورند.

بدین ترتیب، می‌توان هر سه دیدگاه را مثلاً برای مطالعه آموزش به کار برد. در این صورت، دیدگاه کارکردگرا که به طور معمول تأکیدش بر کارکردهای مدرسه در حفظ نظام اجتماعی است، متذکر خواهد شد که آموزش، چگونه مهارت‌های مورد نیاز زندگی بعدی را به جوانان می‌دهد، چگونه مردم را برای انواع متفاوتی از مشاغل دسته‌بندی می‌کند، چگونه ارزش‌های فرهنگی را از نسلی به نسل بعد منتقل می‌سازد و حتی چگونه میلیون‌ها کودک را از کوچه و خیابان جمع می‌کند. دیدگاه تضاد به این امر تأکید خواهد کرد که چون آموزش راه مهمی برای دستیابی به موفقیت‌های مالی و اجتماعی در زندگی است، پس این راه برای گروه‌های معینی مسدود است. دیدگاه مزبور خاطر نشان می‌کند که چگونه زمینه اجتماعی - طبقه‌ای بر موفقیت تحصیلی يك محصل تأثیر می‌گذارد و چگونه مدرک‌های تحصیلی توسط افراد و گروه‌ها برای فریب دادن دیگران جهت دستیابی به مزایای رقابتی به کار گرفته می‌شود. دیدگاه کنش متقابل‌گرا بر فعالیت‌های روزمره‌ای که مدارس انجام می‌گیرد، تأکید خواهد کرد و به صور کنش متقابل بین معلم‌ها و دانش آموزان، به انواع تأثیری که گروه‌های همسالان بر افراد دارد، و به شیوه‌هایی که مقررات مدرسه تبعیت یا نقض می‌شود، اشاره خواهد کرد. پاسخ‌های هیچ يك از دیدگاه‌های مزبور به مسأله درست‌تر از دیگری نیست بلکه همه آنها با هم درك عمیق‌تر و وسیع‌تری از کل نهاد آموزش و پرورش را موجب می‌شوند.^۱

۱. بیان رابرتسون؛ در آمدی بر جامعه؛ صص ۳۴ - ۴۲.

نظریه پردازان

در میان نظریه پردازان اجتماعی و مورخان چهار اندیشمند نظریه اجتماعی یعنی ابن‌خلدون، ویکو، مارکس، و وبر به وجود رابطه درونی و ذاتی بین تاریخ و نظریه اجتماعی و بین امر اجتماعی و امر تاریخی پی بردند.

ابن‌خلدون

محقق برجسته دیگری که با تحقیق پر ارج خود خدمات شایانی به جامعه‌شناسی تاریخی کرده است، ابن‌خلدون تونسی است. وی نه فقط برای نخستین بار به تدوین نظریه‌ای تاریخی دست زد، بلکه از عهده توصیف زندگی اقوام خانه بدوش و شبان آفریقای شمالی نیز به خوبی برآمد و از این رو توانست زندگی مردم نانوایسا را پیش کشد و قبل از پیدایش قوم نگاری کنونی از نظر تیزبین خود بگذراند.

جامعه‌شناسی تاریخی ابن‌خلدون با انتقاد از مورخان شروع می‌شود. به نظر ابن‌خلدون شیوه‌های کار مورخان گذشته دارای اشکال و نقض است. به نظر او عیب تحقیقات مورخان این است که در مورد طبیعت آدمی و اجتماع (روان‌شناسی تاریخی و جامعه‌شناسی تاریخی) کاری نکرده‌اند. این نظر ابن‌خلدون را به تدوین علم جدید «عمران» رهنمون کرد.

هدف علم عمران، ازسویی تحقیق در باب ماهیت و اسباب و علل اجتماع انسانی است که جنبه‌های باطنی و وقایع ظاهری تاریخ را آشکار سازد، و از سویی دیگر ارزیابی و داوری در مورد وقایع تاریخی است. تاریخ و علم عمران دو جنبه از یک واقعیت واحد را بررسی می‌کنند. تاریخ حوادث ظاهری را بیان می‌کند و حال آن که علم عمران، طبیعت و اسباب و علل همان حوادث را باز می‌نماید. در نتیجه علم عمران و تاریخ در این معنای محدود، به سه طریق با هم ارتباط دارند:

۱. بنا به ترتیبی که ذهن، کسب معرفت می‌کند، علم عمران بعد از تاریخ می‌آید. علم تاریخ در باره وقایع ظاهری می‌اندیشد و آنها را تشریح می‌کند. از این رو مورخ نمی‌تواند، بدون داشتن اندکی آشنایی با ماهیت و علل حوادث و وقایع تاریخی آنها را تبیین کند.

۲. در روش تحقیق و بررسی حوادث گذشته، تاریخ و علم عمران باید توأم شوند.

۳. و سرانجام در وجود، پدیدار شدن و هدف علم عمران قبل از هدف تاریخ قرار می‌گیرد. وقایع تاریخی مولود ماهیت و عللی است که علم عمران شالوده آن وقایع را تشکیل می‌دهد.^۱

ابن‌خلدون کشف مهمش این بود که بیان کرد «علم تاریخ محتاج جامعه‌شناسی یا به تعبیر خودش، علم عمران، است و علم تاریخ بدون جامعه‌شناسی، استوار و معتمد نیست». و چون دید که جامعه‌شناسی وجود ندارد، آن را به وجود آورد؛ یعنی او دو کار کرد: یکی فهم و کشف احتیاج تاریخ به جامعه‌شناسی؛ دوم، ایجاد علم جامعه‌شناسی. اما آیا او در کار سوم یعنی به کارگیری جامعه‌شناسی در تدوین علم تاریخ، موفق بوده است یا نه؟ امر دیگری است. بعضی از مورخان معتقدند که او علم عمران را در تاریخ‌نگاری خودش چندان به کار نگرفته است.

تعریفی که ابن‌خلدون از موضوع تاریخ می‌کند، در واقع همان چیزی است که امروز در جامعه‌شناسی مطرح است. او می‌گوید: حقیقت تاریخ خبر دادن از اجتماع انسانی یعنی آبادانی جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این

۱. محسن مهدی؛ فلسفه تاریخ ابن‌خلدون؛ ص ۲۲۳.

اجتماع عارض می‌شود. چون توحش، همزیستی، و عصبیت‌ها، چیرگی گروهی بر گروهی دیگر، تشکیل دولت و مراتب و درجات آن... و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش به دست می‌آورد؛ چون پیشه‌ها و معاش و دانش‌ها. در باور ابن‌خلدون تاریخ، چیز است از نوع جنس مربوط به جامعه.^۱

یکی از نوآوری‌های روشی ابن‌خلدون در علم‌عمران استفاده از روش مقایسه‌ای^۲ است. به نظر وی مقایسه بین رویدادهای اجتماعی و تاریخی وقتی ثمربخش است که آنها را دارای ماهیت و طبیعت یکسانی بدانیم و تکرارپذیری پدیده‌های تاریخی را در زمانهای مختلف بپذیریم.^۳ طرز تلقی ابن‌خلدون گرفته شده از مفاد آیات قرآن است که طبیعت عمران یکسان است و سفارش قرآن به عبرت آموزی از سرنوشت اقوام دیگر بر همین مبنا است.

ابن‌خلدون مطالعه در باب جامعه انسانی را به طور ایستا در یک مقطع تاریخی خاص و به شکل پویا در طول زمان لازم می‌داند، ولی بیشتر به روند تحولات اجتماعی نظر دارد و در پرتو درک این تحولات است که نقش جامعه‌شناسی تاریخی روشن می‌شود. به نظر وی، غفلت از تحولات اجتماعی در طول تاریخ، بیماری مزمن، پنهان و ناپیدایی است.^۴

توجه به سیر تاریخی حوادث از دیگر ویژگی‌های روشی ابن‌خلدون است. به نظر وی، این نکته که یک پدیده در طول زمان جایگاه ثابتی ندارد، مورد غفلت مورخان واقع شده و منشأ اشتباهات فراوانی در آثار آنها گردیده است. او خاطر نشان می‌کند که گاهی شدت این تغییرات به حدی است که گویی آفرینشی نو پدید آمده است، ولی آن را هنوز با الگوهای سابق بررسی می‌کنیم. وی تحول حاصل شده در پدیده‌های اجتماعی زمان خویش را یکی از دلایل ضرورت نگارش علم تاریخ جدید می‌داند.

تطورگرایی دوری و جامعه‌شناسی تاریخی ابن‌خلدون.

در نظر ابن‌خلدون، تغییر و تحول در جهان عناصر و کون و فساد امری طبیعی به حساب می‌آید. عمران و اجتماعات انسانی نیز دستخوش دگرگونی می‌شوند. ابن‌خلدون، عمدتاً به تحولات سیاسی توجه دارد و در این راستا، در باره کیفیت ظهور و زوال دولتها با تفصیل بیشتری بحث می‌کند. تشکیل دولت نیز که هدف طبیعی عصبیت است، از خصوصیات جوامع حضری است. در جامعه بدوی، نه رهبریت رسمی وجود دارد نه حاکمیت. در بیان تفاوت این دو، ابن‌خلدون معتقد است که در تیره‌های بدوی به جای قهر و سلطه دولتهای شهری، احترام و قداست ریش سفیدان نقش دارد.^۵

دولتهای شهری را بادیه‌نشینان صاحب عصبیت به وجود می‌آورند که پس از طی مراحل پنجگانه‌ای از بین می‌روند. هر یک از این مراحل احکام و حالاتی دارد. این پنج مرحله عبارتند از:

۱. تاریخ در ترازو؛ ص. ۷۱.

۲. *comparative method*.

۳. مقدمه، ص. ۵۱.

۴. مقدمه، ص. ۲۵۱.

۵. مقدمه، ص. ۱۴۰.

مرحله پیروزی. در این مرحله، رییس دولت از حمایت مردم برخوردار است و در مقابل آنان تکروی نمی‌کند؛ زیرا با عصبیت آنها پیروزی به دست آمده است.

مرحله خودکامگی. در این مرحله، رییس دولت اهل قبیله و عشیره خود را مهار می‌کند و به از دست‌پروردگان و موالی استفاده می‌کند.

مرحله آسودگی و آرامش. خدایگان دولت در این مرحله به ناموری شهرت‌طلبی و به جا گذاشتن یادگاری علاقه‌مندند و به رفاه دست‌پروردان و سپاهیان خود توجه می‌کنند. این مرحله، از آخرین مراحل استبداد و خودکامگی خداوندان دولت است.

مرحله خرسندی و مسالمتجویی. در این مرحله، رییس دولت به وضعیت به جای مانده از گذشته قانع است و دست به اقدام جدیدی نمی‌زند.

مرحله اسراف و تبذیر. رییس دولت که دستاوردهای پیشینیان را در راه شهوترانی و رسیدن به لذایذ نفسانی خود صرف می‌کند، عهده‌دار کارهای مهم نمی‌شود، نااهلان را به اداره امور می‌گمارد و نسبت به افراد صاحب صلاحیت، کینه می‌ورزد و بیحرمتی می‌کند. در این مرحله، زمان فرسودگی و پیری دولت و سرانجام نابودی آن فرا می‌رسد.

دو رکن اساسی دولت، یعنی عصبیت و مال، به سبب رواج تجمل پرستی و بحرانهای اقتصادی، سست و فرتوت می‌شود. در این مرحله، دولت طعنه نیروهای قدرت طلب می‌شود و بدین ترتیب، دور جدیدی از حاکمیت شروع می‌شود.

حال سوال این است: آیا پایان دولت قدیم و آغاز شکلگیری دولت جدید، به معنای پایان یک جامعه و یک فرهنگ به معنای دقیق کلمه و آغاز یک جامعه و فرهنگ جدید است؟ آیا ۱۲۰ سالی که ابن‌خلدون به عنوان عمر یک دولت گفته^۱، پایان یک دوره اجتماعی است؟ آیا به عنوان مثال، انقراض امویان و سلطه عباسیان در تاریخ جوامع اسلامی، تحول یک دوره تاریخی و فرهنگی است یا فرهنگ و جامعه همچنان در استمرار است و تنها افراد عوض شده‌اند و تغییرات سیاسی حکایت از انقراض یک فرهنگ و شکلگیری فرهنگی جدید ندارد؟ به نظر می‌رسد، آنچه مد نظر ابن‌خلدون است، پایان یافتن دوران یک حکومت است و پایان یافتن یک جامعه یا فرهنگ ملازم با آن نیست.^۲

از آنچه گذشت روشن شد که فیلسوف تاریخ بودن ابن‌خلدون مورد تردید است و نظریه وی در باب ظهور و زوال حکومتها نمی‌تواند حکم فلسفه تاریخ به معنای یادشده را داشته باشد؛ به این معنی که همه تحولات اجتماعی را در چهارچوب یک نظریه عام فلسفی در باب تاریخ، تفسیر و تبیین کند.

ویکو

در طی سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی جامعه‌شناسی تاریخی بر آن بود که تکامل اجتماعی را موافق مظرية میثاق اجتماعی تبیین کند. بنابر این کاستی‌های روانی و تاریخی نظریه میثاق اجتماعی آماج یورش قرار گرفت و

۱. مقدمه، ص ۳۲۶.

۲. تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام، ص ۲۱۴ - ۲۱۵.

براین اصلاح نظرات افلاطون و پولی بیوس و لوکریسیوس و ابن‌خلدون گامهایی برداشته شد. یک از کسانی که در این راه افتاد ویکوی ایتالیایی است.

ویکو گرچه خود در صدد رد نظریه میثاق اجتماعی نبود، باز بادی گفت که برای کشف و تبیین مسائل اجتماعی بر روشی استقرایی و تاریخی تأکید کرد و اهمیت زبان و قانون را یاد آورد.

افزون بر این ویکو از راه مطالعاتی که در باره فلسفه تاریخ و تاریخ تمدن به عمل آورد توانست تا اندازه زیادی در پیشرفت جامعه‌شناسی تاریخی مؤثر افتد.^۱

مارکس

به اعتقاد حمید حمید فلسفه تاریخ مارکس نوعی جامعه‌شناسی تاریخی است.^۲ به نظر مارکس و طبق تفسیر مادی جامعه، فلسفه جوامع انسانی عبارت است از گذر اجتناب‌ناپذیر جوامع انسانی از درون دیالکتیک و تضاد و مبارزه طبقاتی و حرکت به سوی تحقق هدفی آرمانی یعنی برپایی جامعه بی‌طبقه.^۳

مارکسیسم روند کلی و عام تاریخ جامعه‌ای خاص را با توجه به روند تکامل نیروهای تولید تفسیر می‌کند: رشد و افول سازمانهای اجتماعی و اقتصادی جوامع مختلف (مناسبات تولیدی) را باید برحسب ظرفیت و توانمندی تولیدی هر جامعه یا همان نیروهای تولیدی مورد ارزیابی قرار داد. این نیروهای تولید و مناسبات تولید در مجموع با هم شیوه تولید را به وجود می‌آورند. مارکس به چند شیوه تولید متوالی در بستر تاریخ در جوامع مختلف اشاره می‌کند: شیوه تولید آسیایی، باستانی (برده‌داری)، فنودالی و سرمایه‌داری.^۴

نام	نیروی تولید	وضعیت تولید	طبقات اصلی
اجتماع اولیه	ابزار سنگی، کمان، تیر، شکار و ماهی‌گیری	مالکیت جمعی عوامل تولید	بدون طبقه
نظام بردگی	ابزار فلزی، دامداری،	مالکیت خصوصی	برده‌داران و بردگان

۱. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. ؟؟؟؟؟؟؟؟؟

۳. نظریه مارکس را می‌توان از سه منظر مورد بررسی و تحلیل قرار داد: ۱. بخشی از نظریه مارکس مربوط به جامعه‌شناسی تاریخی است. در این بخش وی به بررسی جوامع معاصر اروپایی خود می‌پردازد. و مراحل سه یا چهار گانه آنها را بررسی می‌کند. ۲. در بخشی از مباحث خود نظریه‌های را که وی از بررسی جوامع اروپایی معاصر خود می‌گیرد به جوامع دیگر سرایت می‌دهد و روند تکاملی جوامع اروپایی را قابل انطباق بر همه جوامع میدانند. ۳. در بخش آخر کار خود کاری پیامبرانه می‌کند و دست به پیش بینی مراحل تکاملی در آینده همه جوامع می‌زند. به دلیل مسأله اول است که دکتر حمید حمید فلسفه تاریخ مارکس را نوعی جامعه‌شناسی تاریخی میدانند.

۴. «ماهیت بین رشته‌ای علوم...» فصلنامه تاریخ ایران معاصر، شماره ۳۰، ص ۲۰۶.

	عوامل تولید و انسان (تولید)	زراعت و پبله‌وری	
خانها و رعایا	مالکیت خصوصی عوامل تولید و تا حدودی انسان	اکتشاف آهن و خیش آهنی، چرخ نخ ریبسی، رشد زراعت و پبله‌وری	فئودالیسم
سرمایه‌داران و کارگران (زحمتکشان)	مالکیت خصوصی عوامل تولید	کارخانجات بزرگ مجهز به ماشین آلات	سرمایه‌داری
بدون طبقه	مالکیت جمعی عوامل تولید	ادامه رشد وسیع کارخانجات صنعتی	سوسیالیسم
«	»	»	کمونیسم

کالینگ وود

کالینگ وود^۱ مورخی است که روش تفهیمی را بیشتر از پیتر وینچ وارد تاریخ کرده است. وی به دنبال این بود که بهترین شیوه فهم تاریخ چیست؟ او کم و بیش به نظریه تفهیمی جامعه‌شناسی وبر روی آورد و مکتب خود را در برابر مکتب اثباتی‌ها نهاد. وی مدعی است که ما یک روش تحلیل و فهم پوزیتیویستی از تاریخ داریم، (غرض وی از روش پوزیتیویستی همان روش تجزیه‌گرایی است) و یک شیوه فهم مبتنی بر همدلی^۲ که در جامعه‌شناسی آن را روش و نظریه تفهیمی می‌نامند. روش تفهیمی یک مفهوم کلی است که بسیاری دیگر از روش‌ها را هم شامل می‌شود، اما گوهر سخن او این است که باید به دلیل فاعلان در تاریخ توجه و رجوع کرد.^۳

به نظر کالینگ‌وود مورخ در مقام تحقیق در باب رویدادهای گذشته، میان آنچه می‌توان ظاهر رویداد نامید و آنچه می‌توان باطن رویداد نام داد، تمایز قائل می‌شود. مراد از ظاهر رویداد، هر چیزی است که به رویداد تعلق دارد و بر حسب ابدان و حرکات ابدان قابل وصف است: مثل حرکت امام حسین(ع) به همراه خانواده‌شان از مکه به طرف کوفه در یک تاریخ، یا ریخته شدن خونشان در سرزمین کربلا در تاریخی دیگر. و مراد از باطن رویداد، هر چیزی در رویداد است که فقط بر حسب افکار قابل وصف است: مثل سرپیچی ابوذر از دستورات خلیفه، یا نزاع بین او و خلیفه بر سر سیاست‌های خلیفه. مورخ هیچگاه با فقط یکی از این دو سر کار ندارد. او در باب رویدادهای صرف تحقیق نمی‌کند (و مراد از رویداد صرف، رویدادی است که فقط ظاهر دارد و باطن ندارد)، بلکه در باب افعال تحقیق می‌کند؛

۱. آناتومی جامعه، رفیع پور، ص ۴۶۶.

۲. *Galing Wood*.

۳. *Empathy*.

۴. درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع، ص ۳۲۶.

و فعل همان اتحاد ظاهر و باطن يك رویداد است. مورخ به حرکت امام فقط از حیث ارتباطی که با هدایت جامعه داشته است، تعلق خاطر دارد. ممکن است کار مورخ با کشف ظاهر يك رویداد آغاز شود، اما هرگز نمی‌تواند در همین جا پایان پذیرد. مورخ باید همیشه در خاطر داشته باشد که رویداد مورد تحقیق او يك فعل بوده است و وظیفه اصلی او این است که خود را در درون این فعل بینگارد تا فاعل فعل را باز شناسد.^۱

میلز

برای درک پدیده‌های شخصی و جزئی تاریخ که بی‌شمارند، لازم است به فراتر از پدیده‌های شخصی و جزئی، یعنی سطوح ساختاری آنها بنگریم. از نظر میلز لازمه توانایی نگرستن به این سطوح ساختاری و رای پدیده‌ها و موقعیت‌های خاص، برخورداری از تخیل جامعه‌شناسانه است. تخیل جامعه‌شناختی می‌تواند جامعه‌شناس را کمک کند تا وقایع تاریخی کلان و گسترده را با توجه به معانی مختلفی که در زندگی درونی تجربه می‌کند و در سرگذشت عینی و تاریخی برای افراد گوناگون رخ می‌دهد، بفهمد.^۲

جامعه‌شناس با درک تخیل جامعه‌شناختی متوجه این نکته می‌شود که افراد تجربه خویش را می‌فهمند و با همین فهم در سلسله مراتب و گذشت زندگی خویش مناسب عمل می‌کنند. با تخیل جامعه‌شناسی می‌توان دریافت که چگونه تاریخ و سرنوشت جامعه یا افراد در ساختی اجتماعی به هم می‌رسند و در پیوندی جدلی به کنش می‌پردازند. از این رو داشتن تخیلی جامعه‌شناختی مستلزم این است که هم جامعه و هم فرد را در جدلی متقابل درگیر دانست. تخیل جامعه‌شناسی قالبی می‌شود تا به مدد آن انسان و فهم او از موقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی و ساختار جامعه در تمام حالات استیاب‌شناسی و پویایی‌شناسی آن درک شود تا بتوان از این درک کل‌گرایانه به مسائل اجتماعی و راه حل و مبارزه علیه مسائل را دریافت و به سوی نیت و عمل متعهدانه علم سوگیری کرد.^۳

تخیل جامعه‌شناسانه مستلزم توانایی، دور ساختن اندیشه‌مان از جریان‌های عادی زندگی روزانه برای از نو نگرستن به آنهاست. پدیده ساده کمک کردن به فقراء را در نظر بگیرید. از دید جامعه‌شناختی در باره يك چنین رفتار ظاهراً پیش پا افتاده چه می‌توانیم بگوئیم؟ پاسخ این است که کمک کردن به فقراء و ستمدیدگان فقط يك رفتار كمك‌رسانی يك شهروند یا حاکم جامعه به آنان نیست، بلکه جزئی از شعاير دینی - اجتماعی است که ارزش نمادی خاصی دارد. معمولاً شعاير دینی - اجتماعی‌ای که در کنار دستگیری از ضعیفان می‌شود، خیلی مهمتر از عمل کمک کردن است. به عنوان مثال، حضرت علی(ع) که به دیدار مستمندان و فقراء برای دلجویی و کمک کردن به آنها می‌رفت، احتمالاً به آگاهی یافتن از وضعیت جامعه اسلامی، کیفیت زندگی مردم و شرایط آن، انجام وظیفه دینی - انسانی بیشتر علاقه‌مند بود تا به کمک کردن صرف. کمک کردن به ستمدیدگان، شناخت شرایط زندگی آنان، انجام وظایف شرعی - اجتماعی و... در همه جوامع فرصتهایی برای کنش متقابل اجتماعی و اجرای شعاير هستند و این

۱. Colling Wood; *The Idea of History*; PP. ۲۰۵ - ۲۱۷.

ترجمه ملکیان. فصلنامه حوزه و دانش‌پژوه، شماره ۹، ص ۱۷۴ - ۱۷۵.

۲. ابوالحسن تنهایی؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی (۲)؛ ص. ۲۳۶.

۳. همان. ص. ۲۳۷.

فرصتها موضوعی غنی برای مطالعه جامعه‌شناسی تاریخی ارائه می‌کند که با تخیل جامعه‌شناسانه می‌توان به چند و چون آنها پی‌برد.

پرورش تخیل جامعه‌شناسانه به معنای استفاده از مطالب انسان‌شناسی و تاریخ و نیز خود جامعه‌شناسی است. بعد انسان‌شناختی تخیل جامعه‌شناسانه بسیار مهم است؛ زیرا به ما امکان می‌دهد تا صور مختلف حیات اجتماعی را مشاهده کنیم. با مقایسه کردن شیوه زندگی خودمان با آنها، به تفاوت الگوهای ویژه رفتار خودمان بیشتر پی‌ببریم. اما به لحاظ بعد تاریخی، ما تنها هنگامی ماهیت متمایز جهان امروز را می‌توانیم درک کنیم که بتوانیم آن را با گذشته مقایسه کنیم. گذشته آینه‌ای است که جامعه‌شناس باید برای شناخت امروز در دست داشته باشد. هر یک از این وظایف متضمن دور ساختن اندیشه‌مان از رسوم و عادات خودمان است.^۱

ماکس وبر

طبق نظر وبر هیچ‌گونه هدف یا معنی یا ارزشی که همه هستی‌بان ناظر باشد وجود ندارد و به طریق اولی هیچ مقصد یا هنجار یا آرمانی که همه بشریت برای تحقق آن تلاش ورزد، در میان نیست. بنابر این جستجوی عاملی لاهوتی، مانند مشیت الهی یا وجود مطلق یا طبیعت زنده یا تکامل جهانی، بیهوده است. با وجود این، نسبت‌گرایی تام و تاریخ‌گرایی افراطی اعتبار ندارد؛ چه می‌توان به کلیاتی که منجر به زمانها و مکانهای معین نیستند، دست یافت. وبر با مطالعه دقیق فرهنگها و روش مبتنی بر تیپ آرمانی عمل می‌کند. وبر که مورخی پر اطلاع بود نظریه‌های وسیع جامع را نمی‌پسندید و در همه آثارش از تاریخ کشاورزی در جهان باستان تا مقالات متعدد همواره بر مطالعه فرهنگهای منفرد تکیه داشته است و با تلاشهایی برای جستجوی سرمایه‌داری در یونان قدیم و یکی شمردن قرون وسطی و دوره اپاریت را مورد مخالفت قرار داده است. با وجود این حوادث تاریخی را از یکدیگر جدا نمی‌داند. به قصد کشف الگوهای دوره‌های معین تاریخی با تحلیل وجوه قابل مقایسه، تاریخ را در می‌یابد و از این گذشته با روش مبتنی بر تیپ آرمانی با آن وجوه دست به کار تعمیم می‌شود.

مطابق روش او تیپهای شخصیت و جریانات و ساختهای اجتماعی به صورت کامل و جامع به میان گذارده می‌شوند. بدیهی است که چنین تیپهایی یا اصلا وجود ندارد، یا به صورت کامل و خالص دیده نمی‌شوند. اما در عین حال برای روشن کردن و تنظیم یافته‌های تاریخی سودمندند. یکی از این تیپهای آرمانی «انسان عقل‌گرای» است. این مفهوم مصداق ندارد، ولی به عنوان یک واقعیت ذهنی برای سنجش واقعیات به کار می‌رود.

به طور کلی تیپهای آرمانی را نباید حد متوسط یا میانگین آماری یک رشته از واقعیات شمرد، بلکه باید آن را مقیاسی دانست که برای شناخت علمی واقعیت عمدا تنظیم شده است. به طور خلاصه تیپ آرمانی بر اساس واقعیات جزئی تاریخ به دست می‌آید، ولی در عین حال از تعمیم برخوردار است؛ مثلا مفهوم انسان عقل‌گرای در بعضی از دوره‌های تاریخ به درجه‌ای و نه به تمامی مشاهده می‌شود و بدیهی است که اساس آن، اطلاعات ما از وقایع جزئی مقایسه پذیر و مقایسه ناپذیر است. در هر حال مفهوم انسان عقل‌گرای پس از آن که پدید می‌آید، می‌تواند مانند کلیدی برای نیل ما به وجود انسانهایی که کمابیش خصال عقلی معینی دارند، به کار رود.

۱. انتونی گیدنز؛ جامعه‌شناسی؛ ص. ۲۲ و ۲۳.

حتی فرهنگی که دارای مختصات چنانی نباشد، به وسیله این مفهوم از ابهام بیرون می‌آید و معلوم می‌دارد که مشمول مفهوم انسان عقلگرای قرار نمی‌گیرد. پس تیپهای آرمانی هم به طور مثبت و هم به طور منفی قابل استفاده‌اند.

ویر در روش خود مبتنی بر تیپ آرمانی از یک فلسفه تاریخ سود می‌جوید و این فلسفه‌ای است، فاقد شمول جهانی و نسبیت و صبغه لاهوتی. از لحاظ ماکس ویر آنچه تکامل اجتماعی خواند می‌شود، اساساً رشد مداوم تفکر عقلی، یعنی قدرت انتزاع از امور انضمامی است و از این رهگذر است که ما می‌توانیم برای خود تیپهای آرمانی مانند «انسان اقتصادی» و «انسان علمی» بسازیم. ویر با آن که در برابر عمر خود درباره مفهوم انسان عقلی بررسی کرد، علناً از قضاوت ارزشی در باره آن خودداری ورزید.

ویر می‌گوید: جدایی جامعه و دین و ملازم آن که عقلگرایی باشد، می‌تواند نیک یا بد شمرده شود، ولی آنچه مسلم است، این است که سرنوشت ما مستلزم وصول به این دو است. کسی که نتواند مردانه این سرنوشت را بپذیرد، باید عقل را قربانی کند و به کلیساهای کهن پناه برد. ماکس ویر خود به قربانی کردن عقل نپرداخت، اما مرتکبان چنین عملی را هم سرزنش نکرد و فقط بر کسانی که می‌خواستند علم و دین را با هم بیامیزند، خشم گرفت.

به گمان ویر سراسر مفاهیم جامعه‌شناسی باید بر مبنای جدایی جامعه و دین و عقلگرایی استوار باشد، ولی از این بر نمی‌آید که جامعه جدا از دین و عقلگرایی ارزش اخلاقی دارد. با وجود این ویر از تعمیم تیپ آرمانی خود که مبنی بر این دو ویژگی است، خودداری می‌کند و فقط اشاره می‌کند که این دو ویژگی در همه فرهنگهای منفرد مورد مطالعه او، وسیله مناسبی برای مقایسه و تعمیم‌اند. باید دانست که ماکس ویر در باره اهمیت عقلگرایی دچار مبالغه نمی‌شود و معتقد است که بسیار از وجوه زندگی در حیطة عقلگرایی نمی‌گنجد.^۱

ویر با آن که بر اساس نظریه ویندلبانند و ریکرت نگرشی درباره تیپهای ایده‌آل فراهم آورده است، به هیچ وجه از تاریخ غافل نمی‌شود؛ مثلاً در مورد تسلط اجتماعی دم از سه تیپ ایده‌آل^۲ سنتی و فرهمند^۳ و عقلی می‌زند. ولی هر یک از این تیپها با تاریخ مرتبط است و به همین دلیل از عهده توجیه حوادث بر می‌آید. ریسمان سرخ تاریخ سراسر نگرش ماکس ویر را به هم بسته است. این نگرش نه تنها به حوادث تاریخی معین بستگی دارد، بلکه در زمینه عمومی تاریخ است که قادر به تبیین و روشنگری می‌شود.^۴

نظریه ویر از لحاظ جامعه‌شناسی تاریخی نظریه‌ای قابل قبول است و در عین وحدت برای خود تنوعاتی دارد. یکی از کسانی که به تنوع آن دامن زده است، آلفرد ویر برادر ماکس ویر است.

آلفرد ویر

جامعه‌شناسی فرهنگی

۱. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۵۰۲ - ۵۰۵.

۲. *Ideal type*.

۳. *Charismatic*.

۴. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۴۹۲.

آلفرد وبر در زمینه تاریخ فرهنگ اطلاعات فراوانی گرد می‌آورد و بر اساس روش مبتنی بر تیپ آرمانی آنها را تحلیل می‌کند. کتاب او به نام *تاریخ فرهنگ* به عنوان جامعه‌شناسی فرهنگی، به شیوه‌ای که به شیوه برادرش می‌ماند، به بررسی امور اجتماعی می‌پردازد.

اما شیوه او از نفوذ ماتریالیسم تاریخی بر کنار نیست و به حق می‌توان گفت که جامعه‌شناسی فرهنگی فرد وبر تشریح حوادث تاریخی است موافق فرمولهای مارکسیست، و در عین حال نقد آن مفاهیم و بیان نارسایی آنها است، در تبیین تکامل فرهنگی انسان. وبر که فرهنگ را در مبنای خاص به کار می‌برد، می‌گوید که گرچه تکامل فرهنگی برخلاف تأکید مارکسیسم مقید به نظام اجتماعی و جو فکری جامعه است، ذات آن صرفاً با رجوع به نظام جامعه مشخص نمی‌شود.

آلفرد وبر با این گونه تدقیقها به آمیختن ایده‌آلیسم و ماتریالیسم تاریخی و از طرف دیگر به آمیختن رمانتیسیسم و عقلگرایی کشانده می‌شود؛ مثلاً دم از پیشرفت انسان می‌زند، اما پیشرفت را محدود و منحصر به پیشرفت تمدنی یا عقلی می‌انگارد. در عین حال مانند متفکران رمانتیک عظمت انسان را در خالقیت و نبوغ افرادی که آفریننده تجلیات فرهنگی مانند موسیقی و تندیس و شعر هستند، می‌داند.

قصد آلفرد وبر تنظیم جامعه‌شناسی فرهنگی است. البته جامعه‌شناسی فرهنگ با تاریخهای کلی جهانی و فلسفه‌های تاریخ پر شمول فرق دارد. با وجود این آن هم می‌خواهد با ارزشهای فرهنگی نهایی، تفسیر واحدی از جریانات تاریخ به دست دهد، بی آن که بدام قضاوتهای ارزشی بیفتد. این جامعه‌شناسی تاریخی که با فلسفه ریکرت مبنی بر الویت اندیشه لاهوتی ارتباط نزدیک دارد، خواستار تحلیل منظم تمام تاریخ است.

هدف جامعه‌شناسی فرهنگی

اما برای چه منظوری؟ پاسخ این است: برای فهم و تفسیر فرهنگهای گوناگون کل تاریخ با همه تنوعشان. به بیان دیگر هدف جامعه‌شناسی فرهنگ مطالعه سراسر تاریخ است، به قصد دریافت وجوه یا تجلیات فرهنگی از لحاظ کارکرد کلی که در دوره تاریخی معینی بر عهده دارند.

آلفرد وبر در ضمن تحلیلی که برای فهم تاریخ لازم است، به سه عامل توجه می‌کند: جامعه، تمدن، فرهنگ. هدف جامعه‌شناسی فرهنگ این است که ساخت و پویایی و آهنگ روابط میان جامعه و تمدن و فرهنگ را بر اساس تپیهای آرمانی تحلیل کند. حال آن که هدف تاریخ، تحلیل همین عوامل است به صورت انفرادی.

جریانهای تاریخ از يك لحاظ مشتمل است بر تداوم و همزیستی و تداخل واحدهای تاریخی بزرگ مانند واحدهای بابلی، هندو، چینی، عبرانی، ایرانی، یونانی، رومی، بیزانسی، اسلامی، و اروپایی. هر يك از اینها ذاتی منفرد و گرایش حیاتی ویژه و تجلی و سیمای مستقل دارد و به شیوه‌های اختصاصی و با آهنگی خاص تغییر می‌کند و فراز و نشیهای خود را می‌پیماید.

هر واحد تاریخی متضمن يك فرهنگ است. یعنی نیروهای حیاتی خود را مطابق اسطوره‌های انحصاری بروز میدهد. بر اثر واکنشهای خاص يك گروه به يك محیط معین و به بیان دیگر بر اثر آزمایشهای تاریخی يك گروه، فرهنگ تحقق می‌یابد و از این جهت محصول واحدهای حیاتی است که نقش و سیمای خود را بر پیشانی پیرامونش میتاباند.

سیمای هر فرهنگ نگرش آن نسبت به زندگی مشخص می‌شود. این نگرش به منزله تظاهر واقعیت امری روانی یا کمابیش همان چیزی که امروز ما ذهنیت می‌خوانیم، محسوب می‌شود و در جریان تاریخ پدید می‌آید. هر

فرهنگ با همه اجزاء خود مانند دین و فلسفه و هنر و نمودهای اجتماعی و روانی تابع شیوه یا انگاره‌های یگانه است. همبستگی و جوه متنوع يك فرهنگ درجاتی دارد و این درجات به وسیله مقتضیات زمان تعیین می‌شود. چنانکه در زمان ما همبستگی و جوه فرهنگی رو به ضعف می‌رود و هنر و دین و فلسفه هر يك به درجه‌ای استقلال یافته‌اند. هر يك از واحدهای تاریخی بزرگ که مشتمل بر فرهنگهای اساسی بوده‌اند، موافق جریان‌های حیاتی خاص خود تشکل یافته‌اند. به عبارت دیگر سیر واحدهای تاریخی مثلا واحدهای تاریخی بابلی یا اسلامی یا چینی سیری درونی است؛ هر چند که ارتباطات خارجی این واحدها در جریان تجارت و جنگ و مهاجرت و غیره در فرهنگ هر يك اثر گذاشته است. جریان‌های اجتماعی هر واحد تاریخی زاده نیروهای درونی آن واحد است و به صور و در مراحل تکاملی معینی تظاهر می‌کند و همه نیروهای انسانی و غیر انسانی نسلها و جنسها و طبقات و گروههای جغرافیایی و غیره را به مسیرهایی معین می‌کشاند و این است محورد نظریه مارکس. بنابر این هر جامعه مهم جریان‌های اجتماعی ویژه‌ای دارد و این جریان‌ها بر اثر تحمیل قالبها یا انگاره‌های معین جامعه بر مواهب فطری اعضای جامعه ناشی می‌شود. هر تغییری که در جامعه روی دهد ملازم تغییر این قالب یا انگاره است. سخن کوتاه جریان‌های اجتماعی موجد انگاره‌های اجتماعی هستند و بر اثر این انگاره‌ها، جامعه‌ها از مراحل معینی می‌گذرند، هر چند که همه واحدهای تاریخی از سیر مشابهی متابعت نمی‌کنند. نمونه توالی مراحل سیر واحدهای تاریخی است از اجتماعات خویشاوندی به اجتماعات مدنی یا کشوری.

تشکیل و تحول واحدهای حیاتی و سیر جریان‌های اجتماعی ملازم است با جریانی دیگر، یعنی جریان فکری و فرهنگی که برای خود وحدت و جامعیت دارد و موجد حوزه عقلی و روحی خاصی برای هر واحدی فرهنگی می‌شود. حوزه عقلی و روحی هر واحد تاریخی برای خود دارای نظامی است که با نظام جریان‌های اجتماعی همبستگی و تا اندازه‌ای توازی دارد.

حوزه عقلی و روحی که در عین تأثیر برداری از جریان‌های اجتماعی، خود بر آنها تأثیر می‌گذارد، دو جزء را در بر می‌گیرد: جزء صرفاً عقلی و جزء فرهنگی. جزء عقلی در مقابل جزء فرهنگی بیش از جزء دیگر با جوه مادی جریان‌های اجتماعی پیوستگی دارد و هدف آن تجدد و روشنفکری است و صورت اکمل آن به هنگام مشاهده و کنترل طبیعت، یعنی در حوزه علوم طبیعی تحقق می‌یابد. آلفرد وبر این فعالیت عقلی را تمدن می‌خواند و معتقد است که متضمن تجدد و عقلگرایی و تحرك ذهنی نیز هست. ذات تمدن با رشد عقل و معرفت منظم و پیشرفت تکنولوژی و تسلط بر طبیعت همراه است.

افزون بر این چنین رشدی از انتظام و انسجام نیز برخوردار است. نتایج تمدن از نسلی به نسلی انتقال‌پذیر و برای همه انسانیت معتبر است. تمدن، پویایی است که به موجب آن می‌توان به شناخت طبیعت و انسان چه در حوزه نظر و چه در حوزه عمل دست یافت و آن را به دیگران منتقل ساخت. علوم جدید اوج چنین تکاملی است.

این جریان عقلی بالنده عمدتاً با سیر جامعه توازی دارد، ولی با آن که به سیر جامعه مثلاً به ظهور طبقات دانش‌پرور بستگی دارد، علیرغم سکون و توقف در جهتی برگشت‌ناپذیر به پیش می‌رود و کلی یا جهانی است. آلفرد وبر بر خلاف نظریه دورگرایی (دوری) سوروکین و نسبیت‌گرایی افراطی اسپنکگلر و نظریه مانهایم در باره جامعه‌شناسی معرفت، فرهنگها را بر یکدیگر منطبق نمی‌داند. با این وصف می‌گوید که جهان دانش عقلی که در طی تکامل تمدن تظاهر می‌کند، کلیت دارد و بالقوه همه انسانها را در بر می‌گیرد و در مرحله خاصی از سیر خود مقام تاریخی مناسبی احراز می‌کند. در هر جا هنگامی که شرایط مساعد باشد حیات عقلی الزاماً پدید می‌آید. از کلیت تجلیات تمدن چنین بر می‌آید که جامعه‌های تاریخی با وجود تفاوت‌های خود از لحاظ پویشهای اجتماعی و جنبشهای فرهنگی در

یکدیگر تأثیر و تداخل می‌کنند و بنابر این به سویی تمدن یگانه‌ای با نظام فکری مشتمل بر همه بشریت پیش می‌روند. در برابر سیر عقلی جامعه سیر دیگری که همانان سیر فرهنگی است، جریان دارد. نمودهای فرهنگی بر خلاف نمودهای تمدنی ذاتا مشمول الزامات عقلی و مخصوصا اصل علیت نیستند و در جریان زندگی مادی و عقلی قوام نگرفته‌اند. به بیان دیگری فرهنگ تکامل نمی‌کند و با تسلط انسان بر شرایط زندگی ملازمه ندارد. فرهنگ نمودار پیشرفت نیست، بلکه پسرفت نیز مانند پیشرفت برآن مستولی می‌شود. بنابر این گذشته فرهنگ ضامن آینده آن نیست.

فرهنگ از مایه ذاتی انسان نشأت می‌گیرد و از همه امور عقلی و جهان‌بینی‌های عقلی در می‌گذرد. تجلیات آن غیر قابل تکرار و بی‌تغییرند. از مبانی عقلی تمدن زاده نمی‌شود. از این رو تجلیات آن قابل تبیین یا پیش‌بینی نیست و در عرصه آن نمی‌توان سخن از مراتب یا مراحل تکاملی به میان آورد. در سیر فرهنگ آنچه مشاهده می‌شود، دوره‌هایی متوالی است از: خلاقیت، نازایی، توقف و انحطاط. اگر بتوان در فرهنگ دم از تکامل زد، این تکامل صرفا مربوط به وسایل فنی و عینی تجلیات فرهنگ خواهد بود.

آلفرد وبر این مفهوم را با اصطلاحات خاص خود بیان می‌کند. می‌گوید: «روح» به میانجی «جانمایه» تجلی می‌کند و شکلی به خود می‌گیرد. روح جانمایه را فرا می‌گیرد و می‌کوشد که آن را به هیأت مطلوب خود در آورد. به دیگر سخن انسان در حد والای خود برای رهایی و آزادی خود از وجوه و شرایط زندگی تلاش می‌کند. این وجوه و شرایط که از مقتضیات تاریخی جامعه بر می‌آید و برای سیر تمدن وسایل علمی و فنی مناسب فراهم می‌آورند، در پرتو فرهنگ دگرگون می‌شوند و بدین وسیله تحقق انسانیت انسان را میسر می‌سازند.

فرهنگ را فقط با نگرشی تاریخی می‌توان شناخت. هر نمود فرهنگی را باید منفردا مورد رسیدگی قرار داد؛ زیرا فرهنگ بر خلاف تمدن با روشهای کلیت طلب علم قابل دریافت نیست. با این وصف باید دانست که آلفرد وبر بر خلاف اشرینگر فرهنگهای اقوام گوناگون را به هیچ وجه از لحاظ مراتب مماثل نمی‌داند، بلکه معتقد است که هر فرهنگی واقعی است منحصر به فرد. بنابر این ریختشناسی فرهنگ در معنایی که اشرینگر به کار می‌برد، برای او پذیرفتنی نیست. از این گذشته پیش‌بینی سیر فرهنگی امکان ندارد. روی هم رفته تجلیات فرهنگی برخلاف تجلیات تمدنی که قابل پیش‌بینی هستند، فقط پس از ظهور تشخیص داده می‌شوند.

کارکرد جامعه‌شناسی فرهنگی

کارکرد جامعه‌شناسی فرهنگ عبارت است از تعیین آهنگ حرکات فرهنگ و تحلیل عناصر تکرار پذیر و تکرار ناپذیر تجلیات فرهنگی و فهم ارتباط آن تجلیات با سیر جامعه و تمدن. فقط آن نمودهای فرهنگی که نمودار الگوهای کلی يك جامعه معین هستند، می‌توانند برای فهم همبستگی فرهنگ و جامعه به وسیله جامعه‌شناس به کار روند. ما می‌توانیم از همبستگی زمانی و مکانی جریانات تمدنی و فرهنگی دم زنیم و میان آنها نوعی همبستگی کارکردی قائل شویم. اما آلفرد وبر ما را بر حذر می‌دارد از این که همبستگی کارکردی را علیت به حساب آوریم. به عقیده او روابط علی ساده نه میان جریانات تمدنی و اجتماعی برقرار است و نه به طریق اولی میان جریانات تمدنی و فرهنگی. به گفته دیلتای و ماکس وبر کار جامعه‌شناس فرهنگی فهم روابط است نه تبیین یا تعلیل آنها.^۱

۱. *Stuff of life*.

۲. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۵۰۵ - ۵۱۳.

بخش سوم: جامعه‌شناسی و علم تاریخ

جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی تاریخی

مناقشات درون جامعه‌شناسی احتمالاً باعث اهمیت اطلاعات تاریخی برای استنتاجات جامعه‌شناسی خواهد شد. برای عبور از دیوارهای پویایی‌شناسی فرهنگی که بر اطلاعات تاریخی استوار است، باید از اطلاعات تاریخی منظم و حساب شده‌ای استفاده کرد. پیشرفتهایی که در این جهت به دست می‌آید، برای جامعه‌شناسی سودمند خواهد بود. مسلماً وقتی مناقشات نظریه‌های جامعه‌شناسی فرو نشست نتایج مثبت نظریه‌های دورگرایی (تطورگرایی) هر چه باشد ظاهر خواهد شد؛ زیرا به تجربه ثابت شده که اصل «ستیز بنیاد چیزها است» دست کم در باب اندیشه درست است.

افزون بر این، بررسیها نشان می‌دهد که روابط متقابل جامعه‌شناسی تاریخی و جامعه‌شناسی سیستماتیک برای هر دو علم فایده دارد. جامعه‌شناسی تاریخی بدون توجه به مسائل جامعه‌شناسی سیستماتیک راهی بن‌بست است و جامعه‌شناسی سیستماتیک بدون توجه به نتایج کلی بررسی فرهنگها و تیپهای ایده‌آل عمقی نخواهد داشت. لذا این دو علم مکمل یکدیگر هستند.

به همین دلیل یکی از نواقص جامعه‌شناسی امریکایی این است که جامعه‌شناسی امریکایی برای مطالعه تطور و دوره‌های تاریخ، فقط زمان حال و گذشته بلافصل آن را مورد رسیدگی قرار می‌دهد. به بیان دیگر بدون بهره‌وری از اطلاعات تاریخی لازم، جامعه‌شناسی تاریخی را مطرح می‌کند. یکی از علل این نقص و عیب بی‌اعتنایی کلی امریکاییان به تاریخ است. علت دیگر سهولت شناخت زمان حال و دشواری دریافت گذشته‌های دور است. بنابر این جامعه‌شناس نظریات خود را بر وضع موجود استوار می‌کند و تا می‌تواند از منابع تاریخی رو برمی‌تابد.^۱

۱. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۵۲۸.

رابطه جامعه‌شناسی و علم تاریخ

بحث در باب اهمیت اطلاعات و داده‌های تاریخی برای جامعه‌شناسی تاریخی و به طور کلی هر گونه جامعه‌شناسی ما را به موضوع مهمی در زمینه منطق علوم اجتماعی می‌کشاند و آن موضوع رابطه علم تاریخ و جامعه‌شناسی است. مطابق نظر ویندل‌باند^۱ و ریکرت^۲ تاریخ حوادث فرید و غیر مکرر را می‌شناسد و جامعه‌شناسی قوانین حاکم بر امور فرید مکرر را شناسایی می‌کند؛ مثلاً تاریخ اسلام به تشریح حکومت امویان یا عباسیان می‌پردازد و جامعه‌شناسی قوانین آن حکومتها را کشف می‌کند.^۳

دلایل زیادی برای رابطه بسیار نزدیک بین تاریخ و نظریه‌های جامعه‌شناسی وجود دارد. علی‌رغم دوری و پرهیز مورخان و جامعه‌شناسان از هر گونه تعامل و همکاری با یکدیگر در گذشته، ماهیت موضوع مورد مطالعه آنها یکسان و واحد است؛ یعنی «جامعه انسانی» به مثابه یک هویت کلی و رفتار انسانها به مثابه یک روند کلی. همین امر ضرورت همکاری بین جامعه‌شناسان و مورخان را اجتناب ناپذیر می‌کند.

هر فرد بصیری می‌داند که زمان حال دامنه‌ای بسیار محدود دارد، ولی حتی برای شناخت این برهه زمانی محدود هم مدارکی مانند نوشته‌ها و مصاحبه‌ها و سفرنامه‌ها که مورد استفاده مورخانند، لزوم دارند. از طرف دیگر وقتی می‌توان حوادث را به خوبی شناخت که سیر خود را کمابیش به پایان برسانند و به صورت گذشته درآیند. در چنین وضعی است که با منابع تاریخی مانند خاطره‌ها، نامه‌ها و یادداشتهای روزانه و اعترافات و اتوبیوگرافی‌ها و بایگای‌های محرمانه و قراردادهای سیاسی مخفی و اطلاعات آماری و پیمانهای پنهانی اقتصادی و اختراعات افشا نشده و امثال اینها که در زمان حال قابل حصول نیستند، شناخته خواهند شد.

از این گذشته نظریه‌های مربوط به چرخه‌ها یا ادوار تاریخی صرفاً با رجوع به وضع موجود قابل سنجش نیستند و برای داوری درباره آنها یا باید مسأله را به آینده نامشخص ارجاع کرد و یا با روش تطبیقی از روی حوادث گذشته مورد شناسایی قرار داد. جامعه‌شناسی هر چه پیشرفت کند، نمی‌تواند در باره نظریات دورگرایی (تطورگرایی) به وضع موجود اکتفا کند.

سرانجام این که چون انسان وابسته به فرهنگ پیرامونش است، قضاوت‌هایی که بر زمان حال مبتنی باشند، خصوصی و نسبی و سهوآمیز خواهند بود.^۴

ارائه نظریه‌های جدید، الگوسازی، مفهوم‌پردازی، و مبادرت به تدوین تحلیلیها و ارائه پارادایمهای روش‌شناسانه جدید و در کنار آن رشد و غنای هر چه بیشتر رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی و ژرفاندیشی در این رشته‌ها نیز بدون به خدمت گرفتن شواهد، اسناد، و مدارک و یافته‌های مسلم و معتبر تاریخی و بدون استفاده از منابع و موضوعات مسلم و قطعی تاریخی کاری چندان درخور اعتنا، جدي، و معتبر و علمی نخواهد بود. به عبارت دیگر، تکاپو و تکامل نظریه‌های اجتماعی و پژوهشهای جامعه‌شناختی در گرو داده‌های تاریخی است.^۵

۱. Windelband .

۲. Rickert .

۳. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۴۸۹.

۴. تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۵۲۹.

۵. «ماهیت بین رشته‌ای علوم...»، فصلنامه تاریخ ایران معاصر، شماره ۳۰، ص ۲۱۷.

البته این تأثیرپذیری و تأثیرگذاری جریانی دو سویه بین جامعه‌شناسی و علم تاریخ بوده است. تاریخ نیز در این میان از وام گرفتن از تحلیل‌ها و رویکردها و استفاده از الگوها، مفاهیم، روش‌ها و نظریه‌های علوم اجتماعی بی‌نصیب نمانده است.

به هر حال، با توجه به آنچه که برشمرده شد، از یک سو یافته‌های و داده‌های عینی یا مستندات و مشهودات تاریخی می‌توانند مؤید و مقوم نظریه‌های علوم اجتماعی در تبیین روند تکامل تاریخی وقایع و رویدادهای گذشته و حال به شمار آیند؛ و از سوی دیگر، جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان اجتماعی نیز با عنایت به این رویکرد قادر به پیش‌بینی روند آتی پدیده‌ها و امور اجتماعی خواهند بود.

در همکرد جامعه‌شناسی با علم تاریخ

درست است که جامعه‌شناسی هم مثل تاریخ با امور جزئی و فردی سرو کار دارد و این مانع عمده‌ای برای وجود قانون در علم تاریخ و جامعه‌شناسی است؛ ولی کار مورخ را همه جا با کار جامعه‌شناس نمی‌توان قیاس کرد. برای تاریخ، حوادث و اشخاص جزئی بیشتر اهمیت دارند؛ در صورتی که جامعه‌شناس بیشتر با مؤسسات و نهادهای اجتماعی، سروکار دارد. در عین حال برخورد مجموع حوادث جزئی، افراد و مؤسسات است که تاریخ را به وجود می‌آورد. نکته این است که تاریخ تا وقتی تأثیر متقابل این عوامل را توجیه نکند، جنبه علمی ندارد. نهایت آن که در توجیه این امر مورخ، بیش از جامعه‌شناس، به تأثیر زمان و مکان توجه دارد....^۱

از این رو، علم تاریخ ماده خامی به شمار می‌رود که جامعه‌شناسی داده‌های خود را برای فهم پدیده‌های اجتماعی کنونی - به دلیل وجود ارتباطات سببی و علی بین گذشته و حال در شیوه‌های اجتماعی - از آن می‌گیرد. علم تاریخ نقش‌های گوناگونی در جامعه‌شناسی دارد. این علم از یک سو شواهدی تاریخی پیرامون مسائل مذکور ارائه می‌دهد و از سوی دیگر، پیام‌آور از گذشته که جامعه‌شناسی می‌تواند حوادث اجتماعی و تغییراتی را که در آنها پدید آمد و نیز عوامل مؤثر در آن را، از داده‌های آن استقراء کند. تاریخ وقایعی را در اختیار جامعه‌شناسی قرار می‌دهد که تا حدودی با وقایع و پدیده‌هایی که این علم اکنون می‌تواند ملاحظه و مشاهده کند، فرق دارد. براین اساس، تاریخ معنای نسبی بودن مؤسسه‌ها و نهادهای اجتماعی را برای این علم تبیین می‌کند و به آن اجازه می‌دهد که تحولات متناقض آن را که در طول زمان رخ داده، بازسازی کند. جامعه‌شناس اگر چه در تحلیل‌های خود تاریخ را مورد استفاده قرار می‌دهد، ولی برخورد او با تاریخ، با برخورد مورخ با پدیده‌های تاریخی فرق می‌کند. در واقع این مسأله از منظر جامعه‌شناس در مطالعه وقایع تاریخی صرف در ضمن شرایط زمانی و مکانی خاص آنها، خلاصه نمی‌شود، بلکه جامعه‌شناس باید این وقایع را از آن شرایط جدا کند تا بتواند ویژگی‌های مشترک پدیده‌های اجتماعی را در دوره‌ها و شرایط متفاوت نشان دهد. کار جامعه‌شناس این است که حالت‌هایی را در تاریخ مقایسه کند و نشان دهد که برخی از پدیده‌ها در شرایط زمانی متفاوت وجود نداشته و یا تکرار می‌شوند. این کار به وی امکان می‌دهد تا روابط ثابتی را توالی و همزمانی بین پدیده‌های مورد نظر، استنتاج کند. بنابر این، تاریخ به ما کمک می‌کند تا

۱. تاریخ در ترازو؛ ص. ۱۱۹.

نمونه‌های نسبتاً ثابت پدیده‌های اجتماعی را بیابیم و روابطی ثابت را میان این نمونه‌ها کشف کنیم. این امور ثابت همان قوانین اجتماعی را تشکیل می‌دهند.^۱

به نظر برك، رشد و تكامل جامعه‌شناسی و تاریخ نه در تعارض و دوری بل در نزدیکی و همکاری آنها نهفته است.

به نظر برك حضور آگاهی‌های تاریخی در نظریه‌های اجتماعی مدرن و کلاسیک که از ابتدای دهه ۱۹۵۰ فقط به صورت باریکه‌ای از جریان جامعه‌شناسی تاریخی پدیدار شده بود، در سال ۱۹۸۰ به جویبار جامعه‌شناسی تاریخی تبدیل گردید و در پایان دهه ۱۹۹۰ به يك سیلاب به تمام معنی تبدیل گشته است.^۲

پارادایم نظری - تحلیلی مورد استفاده برك بر مبنای بررسی‌های نظری و تحلیل و تبیین‌های ساختاری - کارکردی فرایند پرفرار و نشیب تحولات، نهادها و ساختارهای اجتماعی در بستر تکامل تاریخی و تبیین و تنویر رابطه تاریخ با دیگر رشته‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی یا به طور عام‌تر با نظریه اجتماعی استوار است.^۳

میشل فوکو

مطالعات عمیق تاریخی فوکو در باره نهاد‌های تأدیبی و انضباطی نظیر زندان در کتاب *انضباط و تنبیه: تولد زندان* (۱۹۷۷)، تیمارستان در کتاب *جنون و تمدن: تاریخ دیوانگی در عصر خرد* (۱۹۶۵) و *درمانگاه* در کتاب *تولد درمانگاه* (۱۹۷۳) فقط يك نمونه جدید از همگرایی، ادغام و درهم آمیختن نظریه اجتماعی و مطالعات تاریخی و قدرت سیاسی در تجزیه و تحلیل فرایند تمدنی، تأسیسات و نهاد‌های مدنی جدید، بررسی صور و قالب‌های تمدنی و ساختارهای هویتی به شمار می‌روند.

جامعه‌شناسی علم تاریخ

جامعه‌شناسی معرفت تاریخی، از زیر شاخه‌های جامعه‌شناسی علم است که در آن از تعینات اجتماعی علم تاریخ بحث می‌شود.

.....کننت نیز بر این باور بود که تاریخ اجتماعی یا به تعبیر خود وي «تاریخ بدون نام افراد یا حتی نام ملت‌ها» برای کار نظریه که وي نخستین کسی بود که بر آن عنوان جامعه‌شناسی اطلاق نمود، ضروری و اجتناب ناپذیر به شمار می رفت.....

..... دو تا از سوالات اساسی این بخش عبارتند: فرق میان تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخی و در نتیجه مورخ مدرن و جامعه شناس چیست؟

۱. محمد امزیزان؛ روش تحقیق در علوم اجتماعی؛ صص. ۲۵۹ - ۲۶۰.

۲. Peter ; *Sociology and History*; (London: George Allen & Unwin, ۱۹۸۰), P.

۱۳.

به نقل از تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۰، تابستان ۱۳۸۳.

۳. همان، ص ۲۱۶.

آیا تاریخ در جامعه‌شناسی تاریخی استحاله یافته (گیدنزو آبرامز) است؟
در نظر رنسیمن فهم و درک انسانی از تاریخ در سه مرحله گزارش (کشف مقاصد، نیات و عقاید کنشگر)، تبیین و درک علل که بعد از گزارش انجام می‌پذیرد، و سرانجام تشریح^۱ (مشارکت در موضوع مورد گزارش و تبیین واقع شده و ارزیابی و داوری آن) به نهایت می‌رسد و مهمترین وسیله آزمون در این رشته مقایسه شبه تجربی^۲ است که در آن تضادها در پدیدارهای مورد مقایسه روشن می‌گردند.

..... تصور جدید از تاریخ، به عنوان رشته مطالعاتی‌ای که، در عین حال، هم نقاد است و هم سازنده و حوزه‌اش گذشته انسان به تمامه است و روشش بازسازی آن گذشته از دل اسناد و مدارک مکتوب و نامکتوبی است که نقادانه تحلیل و تفسیر شده‌اند که تا سده نوزدهم پدید نیامده بود و حتی هنوز هم همه لوازمش استیفای کامل نشده است.

به هر حال مورخ نه تنها تنوری‌های جامعه‌شناسی، بلکه تنوری‌های اقتصاد، روان‌شناسی و ... را نیز باید بداند و به هنگام نیاز، آنها را مصرف کند. تاریخ از علوم مصرف کننده است، لذا با کشف قوانین جدید در جامعه‌شناسی، ما تاریخ گذشته را به چشم دیگری می‌توانیم ببینیم که گذشتگان نمی‌دیدند.^۳

جامعه‌شناسی تاریخی از نظر شهید مطهری

۲. علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگیهای گذشته که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می‌آید. آنچه محتوا و مسائل تاریخ نقلی را تشکیل می‌دهد، یعنی حوادث و وقایع گذشته، به منزله ((مبادی)) و مقدمات این علم به شمار می‌روند. و در حقیقت آن حوادث و وقایع برای تاریخ به معنی دوم، در حکم موادی است که دانشمند علوم طبیعی در لابراتوار خود گرد می‌آورد و آنها را مورد تجزیه و ترکیب و بررسی قرار می‌دهد که خاصیت و طبیعت آنها را کشف نماید و به روابط علی و معلولی آنها پی ببرد و قوانین کلی استنباط نماید. مورخ به معنی دوم در پی کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علی و معلولی آنهاست تا به يك سلسله قواعد و ضوابط عمومی و قابل تعمیم به همه موارد مشابه حال و گذشته دست یابد. ما تاریخ به این معنی را ((تاریخ علمی)) اصطلاح می‌کنیم. هر چند موضوع و مورد بررسی تاریخ علمی، حوادث و وقایعی است که به گذشته تعلق دارد، اما مسائل و قواعدی که استنباط می‌کند اختصاص به گذشته ندارد، قابل تعمیم به حال و آینده است.

صفحه : ۷۲

این جهت، تاریخ را بسیار سودمند می‌گرداند و آن را به صورت یکی از منابع ((معرفت)) (شناخت) انسانی درمی‌آورد و او را برآینده اش مسلط می‌نماید.

فرقی که میان کار محقق تاریخ علمی با کار عالم طبیعی هست این است که مواد بررسی عالم طبیعی، يك سلسله مواد موجود حاضر عینی است و قهرا بررسیها و تجزیه و تحلیلهايش همه عینی و تجربی است، اما مواد

۱. Description.

۲. Quasi-experimental.

۳. عبدالکریم سروش؛ قبض و بسط تنوریک شریعت؛ ص ۸۹.

مورد بررسی مورخ در گذشته وجود داشته و اکنون وجود ندارد، تنها اطلاعاتی از آنها و پرونده ای از آنها در اختیار مورخ است. مورخ در قضاوت خود مانند قاضی دادگستری است که براساس قرآن و شواهد موجود در پرونده قضاوت می‌کند نه براساس شهود عینی، از این رو تحلیل مورخ تحلیل منطقی و عقلانی و ذهنی است نه تحلیل خارجی و عینی. مورخ تحلیلهای خود را در لابراتوار عقل با ابزار استدلال و قیاس انجام می‌دهد نه در لابراتوار خار و با ابزاری از قبیل قرع و انبیب، لذا کار مورخ از این جهت به کار فیلسوف شبیه تر است تا کار عالم طبیعی.

تاریخ علمی مانند تاریخ نقلی به گذشته تعلق دارد نه به حال، و علم به ((بودنها)) است نه علم به ((شدنها))، اما برخلاف تاریخ نقلی، کلی است نه جزئی، و عقلی است نه نقلی محض. تاریخ علمی در حقیقت بخشی از جامعه‌شناسی است، یعنی جامعه‌شناسی جامعه‌های گذشته است. موضوع مطالعه جامعه‌شناسی اعم است از جامعه‌های معاصر و جامعه‌های گذشته. اگر جامعه‌شناسی را اختصاص بدهیم به شناخت جامعه‌های معاصر، تاریخ علمی و جامعه‌شناسی دو علم خواهند بود، اما دو علم خویشاوند و نزدیک و

کتابشناسی جامعه‌شناسی تاریخی

آیزنشتاد، ساموئل. ان؛ *فرایند تمدن*؛ دو جلد، ۱۹۳۹.

جلد اول: *تاریخ آداب و سلوک*؛

جلد دوم: *صورتبندی دولت و تمدن*؛

_____؛ *نظامهای سیاسی امپراتوری‌ها*؛ ۱۹۶۳.

مور، برینگتن؛ *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ۱۹۶۹.

اندرسون، پری؛ *تبارشناسی‌های دولت استبدادی*؛ ۱۹۷۴.

_____؛ *گذر از عهد باستان به فنودالیسم*؛ ۱۹۷۴.

تیلی، چالز؛ *تکوین دولتهای ملی در اروپای غربی*؛ ۱۹۷۵.

والستاین، ایمانوئل؛ *نظام جهانی مدرن*؛

جلد اول: *کشاورزی سرمایه‌داری و خاستگاه‌های اقتصاد جهانی در قرن شانزدهم*؛ ۱۹۷۴.

جلد دوم: *سوداگری و تثبیت اقتصاد جهانی اروپا*، ۱۶۰۰ - ۱۷۵۰؛ ۱۹۸۰.

جلد سوم: *دومین عصر گسترش عظیم اقتصاد جهانی سرمایه‌داری*، ۱۷۳۰ - ۱۸۴۰؛ ۱۹۸۹.

بودور، پیر؛ *تمایز: نقدی اجتماعی بر حکم سلیقه*؛ ۱۹۸۴.

مان، مایکل؛ *منابع قدرت اجتماعی*؛ ۱۹۹۳.

جلد اول: *تاریخ قدرت از آغاز تا ۱۷۶۰م.*

جلد دوم: *ظهور طبقات و دولتهای ملی*

کتابشناسی همگرایی تاریخی و جامعه‌شناسی

مضمون اساسی در تمام منابع و آثار زیر این است که ساختارهای اجتماعی کنونی و شیوه‌های جدید کنش متقابل اجتماعی را نمی‌توان بدون یک چشم‌انداز تاریخی مورد تحقیق و پژوهش قرار داد.

اسملسر، نیل؛ تحول اجتماعی در انقلاب صنعتی، ۱۹۵۹.

فوکو، میشل؛ جنون و تمدن: تاریخ دیوانگی در عصر خرد؛ ۱۹۶۵.

اسکاپول، تدا؛ دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی؛ ۱۹۷۹.

_____؛ بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی؛ ۱۹۸۴.

بندیکس، راینهارد؛ *پادشاهان یا مردم*؛ ۱۹۷۸.

گیدنز، آنتونی؛ نقدی معاصر بر ماتریالیسم تاریخی؛ ۱۹۸۱-۱۹۸۵.

i. Cyclical.